

پاسخ به شن پرسش آرش:

بدالله خسروشاهی، ناصر زرقشان، محسن حبیبی، بهرنگ باطنی، دگر مؤمنی، رضا مسگری، بهروز خیابان، بهروز استخوان، محمد فرازگر، ابراهیم طینیان، آیدان، علی اکبر زور طانی، رضا رشیدی، فایز کیخسروی، کاظم کردوسی، ناصر رحیمیخانی، قهر، حبیب رشیدی و امیر موسینی.

مطالبی از بهروز شهید، رضا الفسی، احمد

سید محمد ماکو، سعید شروین، نجمه موسوی، نسیم خاکسار، مهدی استعدادی شاد، بهروز جلیلیان، امیر حبیب، مهدی قاپوری، محمد حق شناس و بهمن نصیب فراز ساوهی، رحمت بی آندی، فریا شاه حسن مرزوقی.

احمدسامی، بهروز فراغانی، ستاره مرغانی

در باره ی جنبش دانشجویی ایران:

ابوالحسن بی صدر، استیفان آزاب حق شناس، حسین نور حبیبی، شیوا فرزند راند مهدی قاپوری، حمید شاکت، هما لطفی، عباس زردی، ناهید نصرت، بهمان و هادیان، حسن زوری، ابرو واحدی پوری، رضا مهاجری بزرگ و TI نظر بر باره ی ۱۵ آبر ماه ۱۳۵۸

بدالله خسرو شاهی هم رفت:

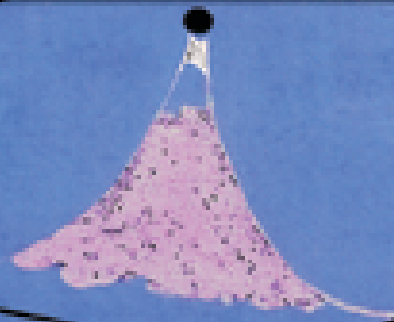
جبار محمودی، مجید ارزنگ و نصرت تیمورزاده و قاسم رضا پورانی، کریم شیروی، محمد صفوی، علی سارگری، ناصر سعیدی، علی پورنگاه، امیر پیمان، فرید برزوی، مرتضی سعید، یزید خورشیدی، حشمت رحیمی، اکبران نوری و سعید کریمی.

شعر و داستان: اکبر ذوالقربی، نجمه موسوی

محسن حسینی، زهره باطنی، معراج مسعودی، حسن مهدوی، محمود حبیبی، ناصر رحمانی بزرگ، محمد شمس انگریزی، علی طیبی زاده و بهزاد حبیبی

منصور خاکسار، خود گشی کرد

بهروز شهید، سعید نورانگر، سعید رهشما





کانون نویسندگان ایران

از نان و گل سرخ تا سپیده و رهایی

بیانیه کانون نویسندگان ایران به مناسبت ۸ مارس، روز جهانی زن

۸ مارس سال ۱۸۵۷ زنان کارگر صنایع نساجی شهر نیویورک در اعتراض به شرایط غیرانسانی کار خود دست به راه‌پیمایی زدند. نصیب آن زنان دردمند شجاع جز ضرب و شتم پلیس نبود، اما حرکت قهرمانانه‌ی آنان نقطه‌ی عطفی شد، و در ۸ مارس ۱۹۰۸ بار دیگر پانزده‌هزار زن کارگر از جان‌گذشته را در نیویورک با شعار «نان و گل سرخ» و درخواست شرایط انسانی کار و زندگی به شورش واداشت، تا خاطره‌ی این قهرمانی نیرویی شود که در ۸ مارس ۱۹۱۷ هزاران زن کارگر معترض را به خیابان‌های سن پترزبورگ بکشاند و با پشتیبانی مردان کارگر آغاز انقلابی سرنوشت‌ساز را رقم زند؛ و این نیرو تا امروز ادامه یابد که زنان و مردان آزاده در سراسر جهان ۸ مارس را به پاس نخستین حرکت متشکل زنان برای خواه گرامی بدارند.

هرچند حکومت‌های خودکامه هنوز گردهمایی‌های این روز را برنمی‌تابند، سوداگران می‌کوشند آن را با بسته‌بندی در زورق جشن‌های پوشالی از محتوای واقعی خود تهی کنند، و زن‌ستیزی نهفته‌ی دیرپا هنوز بسیاری از مردمان را آگاه یا ناآگاه به نادیده انگاشتن آن وامی‌دارد، ۸ مارس همواره یادآور مبارزه‌ی دیرینه و پر فراز و نشیب زنان در پی حقوق انسانی خویش بوده است؛ و به گواه تاریخ، فریاد دادخواهی زنان نه تنها هرگز خاموش نشده که از طلب عدالت اقتصادی و شعار نان و گل سرخ فراتر رفته و به خواست سپیده و رهایی رسیده است. امروز حتی در دورافتاده‌ترین نقاط جهان صداهای پنهان‌مانده و در گلو خفه‌شده‌ی زنان فریادی شده که حقوق شایسته‌ی انسانی، برابری شغلی و آموزشی و سیاسی، حق تعیین سرنوشت خویش، آزادی انتخاب، اختیار پوشش و مرادوی آزاد، و کنترل بدن خود را طلب می‌کند.

در سرزمین ما نیز از دیرباز آزاده‌زنانی زیسته‌اند که نخواستند در چنبره‌ی ستم و تبعیض، از سر نومیدی، خود و زندگی خود را به آتش بسوزانند و تباہ کنند. زنانی که به جرم تسلیم نشدن به خودفریبی سنت‌های غلط تن به زندان و شکنجه و قتل و تجاوز دادند و بار «بدنامی» بر دوش کشیدند. زنانی که نماد آزادگی شدند تا زنانی دیگر به احترام یاد و خاطره‌ی آن‌ها فریاد رهایی سر دهند. زنانی که در سه دهه‌ی گذشته، جدا از قیدوبندها و تبعیض‌های عرفی و قومی و تعصبات خانوادگی، بیش از پیش فشار تهدید، اعدام و سنگسار را احساس کردند؛ بیش از پیش در چنگال قوانین نابرابر و ناعادلانه‌ی دست و پا زدند که آن‌ها را نه جنس دوم که گاه هیچ شمرد؛ زنانی که دیده شدن چند تار موی‌شان به کابوسی جمعی بدل شد، و نظارت پلیسی بدن‌شان - از پلک چشم تا ساق پا - هر روز به آن‌ها یادآوری کرد که جز شیء چیزی به شمار نمی‌آیند؛ اما، این همه را تاب آوردند و با وجود دردی که در عمق جان خویش تجربه می‌کردند پایداری نشان دادند؛ در جست‌وجوی روزنه‌ی به روشنائی گام به گام پیش رفتند و آگاهی دادند، تا آن جا که درد مشترک خود را در پهنه‌ی گسترده فریاد زدند و با تحمل شکنجه و زندان و نثار بی‌هیاهوی جان خویش چشم جهانیان را خیره کردند. زنانی شجاع، جویای زندگی در جامعه‌ی آزاد و سربلند، که با پیشگامی در افشای تجاوزجنسی در شکنجه‌گاه‌ها و سلول‌های تاریک نه تنها تابوی دیرینه‌ی پرده‌پوشی‌های مصلحتی را شکستند، که پرده از چهره‌ی کریه و رفتار ددمنشانه‌ی ستم‌کاران برگرفتند.

کانون نویسندگان ایران ۸ مارس - روز جهانی زن - را به تمامی زنان جهان، به‌ویژه زنان مبارز و سخت‌کوش ایرانی، شادباش می‌گوید و امیدوار است زنان و مردان آزاده‌ی این سرزمین از مبارزه با باورهای ریشه‌دار مردسالاری در درون خویش و در عرصه‌ی عمومی دست برندارند تا خواست آزادی و برابری به باوری همگانی تبدیل شود و راه رسیدن به جامعه‌ی رها از تبعیض و فشار و سرکوب را هموار سازد.

کانون نویسندگان ایران

۱۵ اسفند ۱۳۸۸

شش پرسش آرش در باره ی جنبش اعتراضی

۴- پاسخ: یدالله خسرو شاهی، محسن حکیمی، رضا رخشان، علی اکبر پیرهادی، فایق کیخسروی، ناصر زرافشان، ف. ر، کاظم کردوانی، بهروز خباز، باقر مؤمنی، رضا عسگری، حبیب رضاپور، ن. بهروز اصفهان، ف. تابان، محمد قراگوزلو، ابراهیم عزیزاده، ناصر رحیم‌خانی، مهرداد باباعلی و امیر مومبینی به شش پرسش آرش

در باره ی جنبش دانشجویی ایران

- ۱۰۴- سرکوب جنبش دانشجویی (۱۳۴۱ - ۱۳۳۴) هما ناطق
 ۱۱۵- گوشه‌ای از جنبش دانشجویی ایرج واحدی‌پور
 ۱۱۷- زمانی که من عضو «انجمن اسلامی دانشجویان» بودم تراب حق شناس
 ۱۲۶- کشتگان دانشگاه صنعتی شیوا فرهمند راد
 ۱۲۹- تجربه‌های حاصل از فعالیت‌ها در سازمان دانشجویان.. ابوالحسن بنی‌صدر
 ۱۳۵- تاریخ جنبش دانشجویی به روایت حزب‌الله اسد سیف
 ۱۳۹- جنبش دانشجویی در سال‌های ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۲ مهدی فتاپور
 ۱۴۴- خاطره ای از فعالیت با دانشجویان مبارز عباس زرندی
 ۱۵۵- سازمان صنفی پلی‌تکنیک تهران ناهید نصرت
 ۱۵۸- تحسن بزرگ در دانشگاه (۲۴ آبان ۱۳۵۶) شیوا فرهمند راد
 ۱۶۲- فرهنگ انقلابی و انقلاب فرهنگی پیمان وهاب‌زاده
 ۱۶۴- ۱۶ آذر حسن زرهی
 ۱۶۵- انقلاب فرهنگی مهدی فتاپور
 ۱۶۶- خاطره‌ای نه چندان شخصی از انقلاب فرهنگی اسد سیف
 ۱۶۸- تمرین حکومت اسلامی در دانشگاه تبریز حسین انور حقیقی
 ۱۷۰- جنبش دانشجویان ایرانی در خارج از کشور حمید شوکت
 ۱۸۳- خاطره‌ای از ۱۸ تیر ۱۳۷۸ رضا مهاجری نژاد
 ۱۸۵- ۲۱ نظر در باره ی ۱۸ تیر ۱۳۷۸ در آرش ۷۱
 ۱۸۹- چند موضع‌گیری از نیروهای داخل ایران در مورد ۱۸ تیر

نقد و بررسی

- ۱۹۱- سخر پرستوهای جوان بهروز شیدا
 ۱۹۷- جلیل محمد قلی‌زاده و روزنامه ملانصرالدین رضا اغنمی
 ۲۰۳- خدا و مشکل یافتن مترادف متضادش مهدی استعدادی شاد
 ۲۰۵- مسافر جاده شمشیر بهروز جلیلیان
 ۲۱۰- کنکاش در یک رویداد از تاریخ فدایی اصغر جیلو
 ۲۱۱- در پاسخ به چند نکته مهدی فتاپور
 ۲۱۶- خلق همان چشمه جوشنده‌اند رحمت بنی‌اسدی
 ۲۱۱- کدام نیچه؟ فریبا شاد
 ۲۲۱- دست‌های خویش را بنگریم بهروز شیدا
 ۲۲۴- نگاهی گذرا به پدیده‌ی خودکشی در میان هنرمندان مسعود نقره کار
 ۲۲۹- گفت و گوی سعید رهنما با منصور خاکسار

مقالاتی از:

۲۳۳- احمد سمعی، ستاره درخشان، بهروز فراهانی، احمد سیف، نجمه موسوی، نسیم خاکسار، تراب حق شناس، محمد حق شناس و بهمن عقیف، فرامرز ساوجی، حیدر جهانگیری، مهدی اصلانی و پیرایه خلیلی

به یادالله خسرو شاهی

۲۷۶- جلیل محمودی، مجید ارژنگ و نصرت تیمورزاده و غلامرضا پرتوی، کریم منیری، محمد صفوی، علی مبارکی، ناصر سعیدی، علی پیچگاه، امیر پیام، فرید پرتوی، محمود قهرمانی، مرتضی محیط، بیژن خوزستانی، حشمت رئیسی، کامران نیری و مجید خرمی. گفت و گوی نشریه «اندیشه و جامعه» در ایران با یدالله خسروشاهی.

طرح و داستان و شعر

۳۱۲- طرح و داستان و شعر از: نجمه موسوی، محمود خلیلی، محسن حسام، علی رادبوی، زهره واعظیان، مه‌ران مسعودی، محمد شمس لنگرودی، اکبر ذوالقرنین، حسن مهدوی، علی طبیب‌زاده و ناصر رحمانی نژاد

مدیر مسئول و سردبیر: پرویز قلیچ‌خانی

دبیر تحریریه: نجمه موسوی

همکاری شما آرش را پُر بارتر خواهد کرد
 حک و اصلاح مقالات با موافقت نویسنده است
 آراء و عقاید نویسندگان، لزوماً نظر آرش نیست
 پس فرستادن مطالب امکان پذیر نیست
 ما مطالبی را که فقط برای درج در آرش ارسال شده باشد، چاپ
 خواهیم کرد. ضمناً، پس از انتشار آرش، چاپ آن مطالب در
 سایت‌ها و نشریات، پس از گذشت سه ماه با ذکر منبع، آزاد است.

تلفن و فاکس سردبیری

تلفن همراه: ۰۶۲۰ ۱۲ ۶۲ ۲۵ + کد فرانسه
 تلفن: ۰۱۳۹۸۳۱۶۵۷ + کد فرانسه

E-mail

arashmag@yahoo.fr

تار نمای آرش

www.arashmag.com

آدرس پستی آرش

Arash : P. Ghlichkhani
 2 AV Du GAL de Gaulle
 95360 Montmagny - FRANCE

آرش نشریه‌ای است فرهنگی، سیاسی و اجتماعی
 که از بهمن ماه ۱۳۶۹ (فوریه ۱۹۹۱) در فرانسه منتشر می‌شود

اشتراک برای شش شماره

اروپا: ۶۰ یورو، سایر نقاط جهان معادل ۹۰ دلار آمریکا

طرح های جلد: Joan Miro

طرح های داخل مجله: فرهاد فروتنیان و مانا نیستانی

با تشکر از «امیل عزیز به خاطر کمک‌های فنی بی‌دریغ‌اش برای

راه اندازی تارنمای آرش

کمک‌های مالی رسیده:

شیکاگو \$۱۰۰۰ / منصور و داود سکرانتو \$۱۵۰۰ / رضا پاریس
 ۳۶۰ یورو / سالاد فانتزی ۳۰۰ یورو / نگار کالیفرنیا \$۲۵۰ /
 نیما و روزا سن خوزه \$۵۰ / آقا قرائت \$۲۰۰ / آنالیم \$۵۰ /
 بچه های خور موج ۱۰۰ یوند.

تک فروشی این شماره ۱۰ یورو در اروپا

امریکا، کانادا و استرالیا: ۱۵ دلار امریکا



شش پرسش در باره‌ی جنبش اعتراضی

جنبش اعتراضی مردم ایران پس از انتخابات دهمین دوره‌ی ریاست جمهوری، مرزهای سیاه استبداد حاکم بر ایران را درنوردید و ستون‌های خیمه‌ی استبداد را لرزاند. اوج‌گیری جنبش اعتراضی مردم ایران، نشان از ابعاد چندگانه‌ی مبارزه برای دموکراسی داشت.

سی سال کشتار و زندان و شکنجه، ویرانی اقتصاد و بی‌خانمانی بخش بزرگی از مردم زحمت‌کش ایران، باعث شد که خیزش مردم ایران با چنان دامن و گستره‌ای شعله‌کش که رژیم را به وحشت اندازد و مردم را امیدوار کند، جنبش با شعار «رأی من کو» آغاز و با ضرباهنگی پرشتاب به جنبش توده‌ای بدل شد که رژیم را به وحشت انداخت. ضرباهنگ گسترش جنبش، عمق نارضایتی مردم ایران و آمادگی آنان را برای براندازی بساط ورشکسته‌ی ولایت فقیه به نمایش گذاشت.

مردم ایران پس از تحمل سی سال حکومت ترور و خفقان، نشان دادند که مبارزه برای دموکراسی و آزادی و عدالت اجتماعی، مبارزه‌ای پی‌گیر و مستمر و بازگشت‌ناپذیر است.

ما بر آن شدیم که در این شماره‌ی آرش، با طرح سئوالاتی برای برخی از دست‌اندرکاران مسایل اجتماعی، ویژه‌نامه‌ای را تدارک ببینیم:

۱- دلایل و خصلت اصلی این جنبش و شکل‌گیری و دوام آن را چگونه می‌توان توضیح داد؟

۲- ترکیب طبقاتی جنبش کنونی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

۳- آیا شکل‌گیری یک جنبش ضد دیکتاتوری به نفع کارگران و زحمتکشان است یا فقط در صورتی به نفع آنهاست که با خواست‌ها و رهبری آنها

شروع شود؟

۴- چه نیروهایی کارگر هستند؟ و آیا می‌توان وزن طبقاتی کارگران و زحمتکشان را در متن همین جنبش تقویت کرد؟ آری یا نه؟ چرا، چگونه و با چه

شرایطی؟

۵- چرا نقش چپ در جنبش کنونی (دست کم تاکنون) حاشیه‌ای بوده است؟ چگونه می‌توان وزن و نقش چپ را در این جنبش تقویت کرد؟

۶- با تجربه‌ای که از انقلاب بهمن داریم و درس‌هایی که از شکست آن گرفته‌ایم، برای آن که جنبش کنونی مردم به شکست نینجامد چه می‌توان کرد؟

آن چه در ریز می‌خوانید پاسخ‌های رسیده به این شش پرسش است.

آرش

فعال کشور را از بسیاری از حقوق اجتماعی- سیاسی و اقتصادی محروم نمودند و تبعیض جنسی را در جامعه نهادینه کردند. به کردستان و گنبد و خوزستان با نیروی سرکوبگر خود حمله ور شدند و در آنجا حمام خون برآوردند. با شعار "انقلاب فرهنگی" درب دانشگاه ها را بستند. دانشجویان و استادان دگر اندیش را اخراج، زندان و گروهی را اعدام کردند. جنگی برآوردند که تا همین امروز آنرا "نعمت الهی" قلمداد می کنند و صلح را جام زهر. جوانان جسور و معتقد به آزادی کشور را با هزار حيله و نیرنگ به جبهه ها فرستادند. صنایع را ویران و نزدیک به ۵۰۰ هزار کشته و آسیب دیده تحویل جامعه دادند و تا همین امروز با شهید نمایی از قتل آنان نان می خورند. بخاطر چنین اعمالی چند میلیون از اقشار مختلف مردم راهی دیار دیگر شده و ناچار به زندگی اجباری در تبعید شدند. مجلس مؤسسان را به مجلس خبرگان مبدل کردند قانون اساسی قرون وسطایی نا نوشته را به رأی گذاشتند و آنرا بر جامعه حاکم کردند، که علاوه بر تبعیضات جنسی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی، بر مبنای همین قانون سنگسار می کنند، انگشت و دست و پا قطع می کنند، کارگر را بخاطر قصد شرکت در راهپیمایی اول ماه مه، شلاق می زنند و بخاطر طرح ایجاد تشکل به زندان می اندازند و امروز کار را بجایی رسانده اند که اگر کسی گفت بالای چشم ولایت فقیه ابروست با محارب خواندن او حکم اعدامش را صادر می کنند. خلاصه کنم، آنچه که عیان است، دیگر احتیاج به بیان ندارد.

این واقعیت است که در مقابل ما قرار دارد. فقر و فلاکت حکم بر جامعه کارگری وضعیت را به جایی رسانده است که بعضی از مردم برای تغذیه خود به زباله ها روی آورده اند.

اگر به وضعیت دانشجویان و اساتید، کارگران، معلمین، پرستاران، نویسندگان، روشنفکران، زنان و ... نگاه کنیم متوجه می شویم که دلایل انفجار کنونی آنها چیست و چرا امروز سر به شورش و طغیان زده اند. بنابراین باید بر خصوصیت خودجوش بودن این حرکات تأکید نمود و نه آنکه به کسانی که خود را منتسب به رهبری این حرکت میکنند.

طی این سال ها مردم در چند شهر به بهانه های مختلف دست به شورش زدند. اما بخاطر عدم حمایت سایرین از حرکت آنها، توسط حاکمیت سرکوب شدند.

در زمان ریاست جمهوری خاتمی، دانشجویان در تهران اقدام به یک تظاهرات خیابانی گسترده کردند. اما به دلیل عدم حمایت خاتمی از آنها (که قاعدتاً هم نمی بایست بکنند)، و محکوم کردن این حرکت از طرف تمامی نیروهای سیاسی وابسته به حاکمیت (۱۸ تیر ۷۸ که در انموقع هیات دولت و مجلس در اختیار اصلاح طلبان حکومتی بود)، این اقدام دانشجویان نیز سرکوب شد.

در موقعیت فعلی با توجه به اینکه فرماندهان ارشد در سپاه پاسداران و ولایت فقیه همگام با ملایان طرفدار او قصد تصفیه حساب کامل و حذف رقیب کرده اند و در نظر دارند یک حاکمیت کاملاً نظامی را با لولوی ولایت فقیه بر جامعه حاکم کنند، همه جناح های اصلاح طلب حکومتی، ابن بار سعی دارند که با قرار دادن خود در رأس حرکت مردم و برای جلوگیری از نابودی کامل خود، شعار هائی را که از طرف مردم مطرح می شود از آن خود کرده و خود را به توده مردم آویزان نمایند که بتوانند این انفجار موج انزجار سی ساله توده ها را تحت اختیار خود بگیرند، انفجاری که هیچیک از جناح ها حتا به مخیله شان هم خطور نمی کرد.

این رنگین کمان و موج مردمی که در خیابان ها رژیم را به مبارزه طلبیده، بازگو کننده بخشی از آن خواسته ها و ناله مردم به ستوه آمده است. با شعار رأی من کو به خیابان آمده و بخشی از این مردم به چیزی کمتر از پایان رژیم جمهوری اسلامی رضایت نمی دهد.

مسئله مهم این است که آیا کسانی که منتسب به پیشروان این حرکت هستند تا انتها در کنار مردم خواهند ماند؟ یا یار نیمه راهند؟

با توجه به تجربه حرکت ۲۳۵۷ همانطور که در مطلب "کارگران و موقعیت حساس کنونی" یادآور شدم (مندرج در سایت های فارسی)، امکان سازش از بالا بسیار قطعی است. چرا که این کسانی که منتسب به اصول گرا و اصلاح طلبان امروزی هستند، طی سال های ۶۰ تا ۶۷ و بعد از رفسنجانی تا سال ۸۴ در رأس قدرت بودند و بنیان جنایت های بسیاری

در این سال های غربت، هر زمان که قرار بود در آرش به مسایل کارگری بپردازیم، حتماً تلفنی به یدالله خسرو شاهی می زدیم و صلاح- مشورتی هم با او می کردیم. این بار نیز او اولین نفری بود که سوالات را برایش ارسال کردیم.

از این که آرش توجه بیشتری به طبقه ی کارگر و زحمت کشان دارد، خوشحال شد. قول داد که حتماً پاسخ ها را برایشان ارسال خواهد کرد.

۵ روز قبل از سکت قلبی، تلفنی خبر داده بود که پاسخ ها را نوشته و تنها به یک غلط گیری نیاز دارد. مرگ ناگهانی او باعث شد نتیجه کار را دنبال نکنیم.

چند روزی از خبر درگذشت یدالله نگذشته بود که ایمیل یکی از دوستانش به دستمان رسید. یدالله مقاله را برای این دوست قدیمی ارسال کرده بود تا به خاطر کسالتش، زحمت غلط گیری را بکشد. این رفیق قدیمی اظهار می کرد به خاطر شرایط پیش آمده، امکان این کار را ندارد. ایشان محبت کرده پاسخ ها را برای ما میل کردند. آن چه در زیر می خوانید پاسخ های یدالله به شش پرسش آرش است بدون هیچ ادیتی؛ جز در موارد غلط تایپی.

آرش

مبارزان و پیشروان جنبش کارگری

پاسخ یدالله خسروشاهی به شش پرسش آرش

س- دلایل و خصلت اصلی این جنبش و شکل گیری و دوام آن را چگونه می توان توضیح داد
دلایل بسیاری را در مورد شکل گیری این حرکت می توان برشمرد.

یدالله خسروشاهی: اگر بپذیریم که در سال های ۵۶ و ۵۷ قیام مردم جهت تحقق آزادی های سیاسی و رفع تبعیضات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و بطور عام برای رسیدن به یک جامعه عاری از هرگونه استبداد و بعضاً برای رسیدن به یک زندگی شایسته انسانی بر پا گردید، با یک ارزیابی گذرا از عملکرد تائکوننی حاکمیت اسلامی بر جامعه، متوجه می شویم که تمامی آن آرزوها و خواسته های مورد نظر قیام کنندگان در آن سال ها بر باد رفته است.

از ابتدا، بجای آزادی نهاد ها و احزاب و سازمان ها، "حزب فقط حزب الله" مطرح شد و در تداوم این شعار تمامی نهاد ها و سازمان های دگراندیش را به دلایل واهی منحل نمودند، افراد آن نهاد ها را تحت پیگرد پلیسی قرار دادند، دستگیر و روانه زندان کردند و تعداد زیادی را نیز به جوخه های اعدام سپردند.

از آزادی نشر و سخن که با مبارزه مردمی به دست آمده بود توسط این تازه به دوران رسیده ها جلوگیری بعمل آمد و نشریات غیر خودی را تعطیل و تا به امروز جلوی هرگونه آزادی بیان و اندیشه را گرفته اند.

تشکلات شورایی و سندیکایی کارگران و زحمتکشان را که با تکیه بر نیروی خود آنها سامان یافته بودند، غیر قانونی اعلام کردند. فعالین درون مراکز کاری را اخراج، زندان و گروهی را اعدام کردند. باند مافیایی انجمن ها و شوراهای اسلامی کار را برای اعمال حاکمیت پادگانی بر کارخانجات و مراکز کاری مستولی نمودند.

با شعار "یا روسری با تو سری" زنان را که در شکل گیری قیام نقش عمده ای ایفا نموده بودند مجبور به خانه نشینی کردند و نیمی از جمعیت

اما در مجموع با توجه به موقعیت طبقاتی این جنبش، در حال حاضر می توان گفت، بخشی از سرمایه داری، بخشی از خرده بورژوازی، بخشی از کارگران و تهیدستان در این جنبش مشغول مبارزه هستند.

س - آیا شکل گیری یک جنبش ضد دیکتاتوری به نفع کارگران و زحمتکشان است! یا فقط در صورتی به نفع آنهاست که با خواست ها و رهبری آنها شروع شود.

ج: با روی کار آمدن دیکتاتورها در هر نقطه از جهان در ابتدا این کارگران و تشکلات آنها بوده اند که مورد حمله و سرکوب قرار گرفته و حاکمان دیکتاتور بعد از این به سراغ سایر نیروهای درون جامعه رفته اند. در رژیمهای سرمایه داری موجود و یا بقولی جامعه مدرن که به هزینه کارگران زندگی می کنند و داعیه دموکراسی دارند نیز گرچه نشریات آزاد و آزادی بیان و اجتماعات، تظاهرات و ایجاد نهادهای مختلف به رسمیت شناخته شده است، اولاً فراموش نکنیم که این خود به شکل وسیعی حاصل مبارزات خود کارگران است که اکنون سرمایه داری به راحتی نمیتواند آن را حذف کند، و بعد هم دموکراسی در این کشورها سیستم حکومتی سرمایه داری است و ربطی به دموکراسی به معنای آزادی مردمی ندارد و فقط حد و حدود طبقات حاکمه را نشان میدهد، اما همین دموکراسی در جلو درب هر کارخانه و مرکز کاری به دار آویخته شده است. درون کارخانه و مرکز کاری حاکمیت مستبدانه کامل سرمایه بدون هر اما و اگری مستولی است. حاکمیت پادگانی، که با کوچکترین سرپیچی از آن کارگر به خارج از مرکز کاری پرتاب می شود. که این یکی از جنبه های تضاد کارگران با دموکراسی سرمایه داری است.

لذا در می یابیم که در حاکمیت های استبدادی برای رسیدن به یک جامعه با تسلط دموکراسی سرمایه دارانه، بخشی از سرمایه داری و خرده بورژوازی همراه با طبقه کارگر و تهیدستان جامعه جهت نفی این مستبدین همگام می شوند. اما اینکه در پروسه قیام و حرکت مبارزاتی مردم قدرت چگونه شکل گیرد و اینکه تغییری به نفع قیام کنندگان بوجود می آید و یا پس از سرنگونی دیکتاتور چه طبقه ای بر جامعه حاکم شود، بستگی به توازن قوا در درون آن جامعه و آگاهی طبقاتی طبقه کارگر و حمایت کنندگان این طبقه دارد. آرزوی همین امروز من حاکمیت مطلق کارگران بر سرنوشت سیاسی - اجتماعی و اقتصادی خویش است. که از همین امروز بایستی برای رسیدن به این جامعه تبلیغ و ترویج کرد. اما اینکه در چه زمانی این آرزو دست یافتنی است؟ پاسخی است که فعالین راستین جنبش کارگری و متحدان آنها با عمل خود در میدان مبارزه می توانند به آن جواب دهند.

س - چه نیروهایی کارگر هستند؟ و آیا می توان وزن طبقاتی کارگران و زحمتکشان را در متن همین جنبش تقویت کرد؟ آری یا نه؟ چرا. چگونه و با چه شرایطی؟

ج - به نظر من مشخص کردن اینکه "کارگر کیست" احتیاج به فلسفه بافی آنچنانی و دور از ذهنیت کارگران ندارد. از نظر من کارگر فردی است که بطور کلی در پروسه سرمایه دارانه استثمار (اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و ...) هیچ نقشی نداشته باشد. فردی است که برای امرار معاش خود از نیروی پیدی و فکری خود استفاده می کند و در پروسه تولید، انباشت ارزش اضافه از قیل کار او صورت میگیرد.

بنابراین، آخوند و نظامی، مدرسین امور دینی، آموزندگان و تعمیق دهندگان اقتصاد سرمایه داری، اشاعه دهندگان فحشاء و اعتیاد در جامعه و... چنین اقشاری در این مقوله نمی گنجد و جایی در میان طبقه کارگر ندارند.

اما اینکه آیا می توان وزن طبقاتی کارگران و زحمتکشان را در متن همین جنبش تقویت کرد و یا خیر؟ موضوعی است که لازم است روی آن تعمق کامل شود.

اگر منظور این است که با همین جلودارها و به امید همین رهبر خوانده ها، با شرکت کارگران بی هویت اجتماعی، در این حرکت می توان امیدی به یک زندگی شایسته و فارغ از تبعیضات را به کارگران نوید داد؟ جواب من به این سؤال یک "نه گنده" است.

طی آن سال ها بودند. طی همین دوران خصوصی سازیها شروع شد، کارهای قرار دادی و پیمانی پی ریزی گردید، کارگران کارگاه های کوچک و زیر ده نفر و کارگران قالی باف از شمول قانون کار بیرون گذاشته شدند. با فروش کارخانجات به نزدیکان خودشان، بسیاری از صنایع از جمله صنعت نساجی به تعطیلی کشانده شد، سرکوب هر حرکت کارگری در دستور روز قرار گرفت، کارگران خاتون آباد که اکنون سالروز آن است به گلوله بسته شدند و پنج نفر کشته شدند. بجای شوراهای اسلامی کار که افسارش در دست رفسنجانی بود، انجمن کامیون داران و صاحبان روزنامه ها را بعنوان نمایندگان کارگران به جهانبان معرفی کردند و... لذا اینها کاملاً متوجه هستند که اگر حرکت موجود که در خیابان ها جاریست به پیش رود، و سرنوشت نهایی آن را خیابان تعیین کند، همه آنها از اصلاح طلب و اصولگرا و... رفتنی هستند. در چنین موقعیتی است که این جماعت حد اقل برای جلوگیری از نابودی خود، در زمانی مجبورند ترمز را بکشند. البته این اصلاح طلبان در موقعیت فعلی از دو طرف زیر فشارند. یک طرف حاکمیت پادگانی و ولایت فقیه است که فریاد می زند به زیر خیمه ولایت بشتابید. و طرف دیگر مردم بجان آمده از ولایت و حکومت پادگانی. رفتن آنها به زیر خیمه ولایت خودکشی سیاسی است. اما با پیشرفت این حرکت خیابانی و نفی جمیع جناح های مختلف سرمایه از طرف مردم، سرازیر شدن به زباله دان تاریخ است.

مردم برای بزک کردن چهره ولایت فقیه به میدان نیامده اند. فقط تعویض رئیس جمهور مورد نظر آنها نیست. برای رهایی از این جهنم کنونی بمیدان آمده اند. یاد می آید در سال ۱۳۵۷ که مردم شعار مرگ بر شاه را فریاد می زدند، شاه مرتب نخست وزیر را عوض می کرد. مردم در مقابل شعار می دادند: "ما می گیم شاه نمی خواهیم هی شاپورش عوض میشه، ما می گیم خر نمی خواهیم هی پالونش عوض میشه" و "بگو مرگ بر شاه".

در هر صورت به نظر من این حرکت به پیش می رود. با اصلاح طلب و یا بدون اصلاح طلب. شعله آن خاموش ناشدنی است. زمان را نمی توان مشخص کرد. ولی می توان گفت "دور و زود دارد، اما سوخت و سوز ندارد". اما اصلی ترین مسئله در این کارزار برای کارگران عدم اعتماد به سردمدارانی که خود را منتسب به این حرکت میکنند، است. به نظر من کارگران آگاه بایستی سازمان دهی تشکلات مستقل با تکیه بر توده کارگران و همگامی هدفمند با فعالین جنبش های مترقی جامعه چون زنان، دانشجویان، معلمان، کادر بهداشتی و بهداشت، نویسندگان، روشنفکران مترقی و بطور کلی تهیدستان و حقوق بگیران است.

س - ترکیب طبقاتی جنبش کنونی را چگونه ارزیابی می کنید؟

ج: همانطور که بیان داشتم این رنگین کمانی است از اقشار مختلف مردم با خواسته ها و آرزوهای متفاوت. اما آنچه می توانم روی آن تأکید کرد، جوان بودن این جنبش است.

می دانیم که دو سوم جمعیت کشور را جوانان زیر ۳۰ سال تشکیل می دهند. جوانانی که هیچ تجربه ای از سال ۱۳۵۷ ندارند. بجز بازگویی آن از طرف بزرگ ترها. با توجه به فضای بسته ای که این حاکمیت طی سی سال بر آنها روا داشته در حال و روز دیگری پرورش یافته اند. امکان دسترسی به تکنولوژی پیشرفته و آشنایی با جهانی دیگر، بدنبال خواسته ها و آرزوهای دیگری جز آنکه رژیم مبلغ آن است می باشند. این طیف وسیع جوان عملکرد رژیم را بطور مقایسه ای در رابطه با امکانات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی موجود در سطح جهان مورد بررسی قرار می دهد و محک می زند.

در این موج همه قشرهای جامعه وجود دارند. فعالین جنبش دانشجویی، زنان، روشنفکران بخشی از کارگران بطور فردی و...

از طرف دیگر می دانیم که اکثریت همین دانشجویان از خانواده های کارگری هستند. اکثریت دانشجویان دانشگاه آزاد را این چنین دانشجویانی تشکیل داده اند. در کمتر خانواده کارگری سراغ داریم که فردی از آن خانواده در دانشگاه مشغول تحصیل نباشد.

تقویت وزن طبقاتی کارگران در این حرکت بستگی به عوامل متعددی دارد که بدون تحقق آنان حتا در صورت تغییر رژیم و جایگزینی این سردمداران بجای آنها، نمی توان امیدی به بهبود شرایط زندگی کارگران و زحمتکشان داشت.

در موقعیتی که جناح های رنگارنگ سرمایه هر یک تلاش می کنند که بر این موج نارضایتی مردم سوار شده و خیز برداشته اند که قدرت سیاسی را به چنگ آورند. در چنین وضعیتی که هر یک از این جماعت بیانیه و مطالبات خود را در سطح جامعه مطرح می کنند. نیم پهلو و بنی صدر و گنجی و سازگارا و سروش، داریوش همایون و... خود را پرچمدار این حرکت جا می زنند و بعضی ها این حرکت را "سبز نشان" و متعلق به خود قلمداد می کنند. جای طبقه کارگر و زحمتکشان در این حال و هوای در هم ریخته کجاست و راه تعمیق مبارزه طبقاتی این اکثریت محروم جامعه از چه کانالی می گذرد؟

من فکر می کنم برای تعمیق جهت طبقاتی این حرکت (منظورم کارگری کردن این حرکت و یا در جهت منافع طبقه بردن این حرکت است) لازم است در مرحله نخست طبقه کارگر بعنوان یک طبقه خود را متشکل کند.

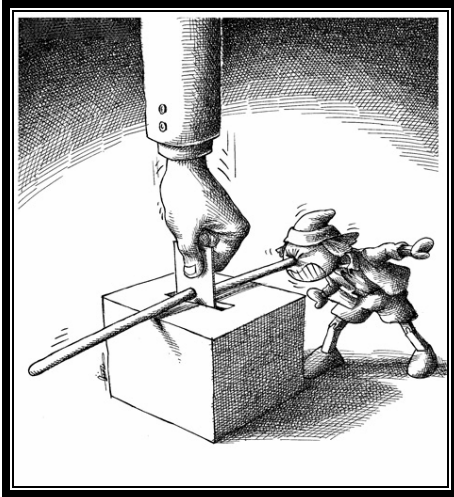
بدون هیچ گونه توهمی به چنین رهبرانی و با تکیه بر قدرت طبقاتی خود، یک منشور کارگری را به جامعه ارائه دهد. (بیانیه اول ماه مه سال ۸۸ جمعی از کارگران مبنای خوبی برای ارائه چنین منشوری است). با فراخوانی از سایر فعالین اجتماعی، همچون زنان، دانشجویان، معلمین، نویسندگان و روشنفکران حامی طبقه بخواهند که از منشور آنان حمایت فعال کنند و خواسته های آنان را در سرلوحه خواسته های خود قرار دهند. منشوری که خواسته های از جمله: امنیت شغلی، لغو کارهای قرار دادی و پیمانی، پرداخت به موقع دستمزدها، آزادی ایجاد تشکلات اقتصادی - سیاسی کارگران و تشکل سیاسی - اجتماعی آنها، آزادی ایجاد نهادها و احزاب و تشکلات مورد نظر اقشار مختلف مردم، آزادی اجتماعات و اعتصابات، رفع هر گونه تبعیض سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و جنسی در سطح جامعه و محیط کاری، برابری مطلق زن و مرد در تمامی سطوح جامعه، آزادی نشر و بیان، دریافت دستمزد برای تأمین یک زندگی شایسته انسان قرن حاضر، پرداخت حقوق بیکاری به افراد بالای ۱۸ سال که بیکار هستند، تضمین تحصیل رایگان ۱۲ ساله، پرداخت کمک هزینه تحصیلی به دانش آموزان و دانشجویان، بهداشت و درمان رایگان برای بیکاران و خانواده آنها، پرداخت کمک هزینه مسکن به بی خانه ها و... از موضوعات اساسی است که می توان در منشور کارگری طرح کرد و در سطح جامعه بیان نمود.

در این حالت است که دوستان و دشمنان طبقه کارگر جایگاه خود را در برابر این خواسته های ابتدایی کارگران و زحمتکشان مشخص خواهند نمود. این می تواند سنگ محکی باشد برای شناخت دوستان واقعی این طبقه. کارگران بایستی با قدرت کامل فریاد برآورند این گوی و این هم میدان. آنها نبایستی منتظر بنشینند، بی تفاوت باشند، تا زمانی که دوباره یک هواپیما از خارج در فرودگاه بنشینند، چند نفر پیاده شوند، از آنها استقبال شود، قانون اساسی نانوشته را به رأی بگذارند و بر اریکه قدرت تکیه زنند و بر روزگار سیاه کنونی بیافزایند. اجازه تکرار آن فاجعه مسخره را به هیچ نیرویی نباید داد. اگر اشتباه بود، اگر توهم بود، اگر بی تجربگی بود، کافی است. تجربه فاجعه بار گذشته را نباید تکرار کرد.

چند سال پیش در مصاحبه ای با نشریه نگاه من تاکید کردم که "رژیمهای شاهنشاهی و ملامشاهی آزمایش خود را داده اند و در این پروسه از نظر تأمین خواسته های مردم مردود شده و به حاکمیت های استبدادی منجر شده اند. لذا هر نیرو و جریانی که بخواهد دوباره زیر پرچم دروغین سلطنت و مذهب به هر شکل و بیانی خود را سردمدار و پیشبرنده آرزو و آمال مردم قلمداد کند، شهادانی بیش نیستند. که با توجه به تجربه چنین حکومت هایی لازم است که از طرف کارگران و زحمتکشان نفی گردند.

تاریخ مصرف این چنین حکومت ها به پایان رسیده و جایگاهشان در قعر تاریخ گذشته است.

لازم است طرحی نو در انداخت و مردم را از رفتن بطرف چنین نکبت هایی برحذر داشت.



وجود کارگران با ابزار طبقاتی خود که همانا تشکلات متحد آنان است، همراه با طرح یک منشور کارگری در سطح جامعه و مبارزه بی امان جهت تحقق خواسته ها و مطالبات قید شده در آن منشور، می توان حداقل این امید را داشت که این محرومان جامعه دوباره دنباله رو جریانات غیر کارگری نخواهند شد و به پُل پیروزی استعمارگران مبدل نخواهند گردید. س - چرا نقش چپ در جنبش کنونی (دست کم تاکنون) حاشیه ای بوده است؟ چگونه می توان وزن و نقش چپ را در این جنبش تقویت کرد؟

ج - در مورد عدم تأثیر گذاری چپ در جنبش های اجتماعی کنونی دلایل بیشماری را می توان برشمرد. که به چند مورد آن اشاره می کنیم. سرکوب بی رحمانه و با تمامی توان حاکمیت های تاکنونی نسبت به سوسیالیست ها و کشتار آنان، فروپاشی "سوسیالیسم واقعا موجود" و فاصله گرفتن بخشی از چپ های سابق از نگرش های انقلابی و پناه بردن به دامن سرمایه، نگاه بخشی از این چپ به جنبش های اجتماعی از جمله جنبش کارگری بعنوان تسمه نقاله رسیدن به قدرت سیاسی و دید معامله از بالا بدون در نظر گرفتن سازماندهی طبقه کارگر، سکتاریسم و خود محور بینی بخشی از این چپ که باعث انشقاق در این نیروها شده است. (که تازه بعد از انشعاب کردن به ابتدا یا انتهای اسم تشکل جدید خود کلمه "اتحاد" را هم اضافه کرده اند). ایجاد تشکلاتی با عناوین غیرواقعی "کارگری" و "سوسیالیستی" در غیاب کارگران و بجای آنها و فراخوان دادن به کارگران که بیوندید!! (که این پروسه تا هم اکنون ادامه دارد و هر روز شاهد بیانیه هایی غیرواقعی به اسم کارگر و سوسیالیسم هستیم).

عدم اعتقاد راستین به قدرت گیری کارگران در تشکلات خودشان و عدم تبلیغ و ترویج و تشویق کارگران و اقشار تهیدست جامعه برای سازماندهی مستقل خود و عدم برنامه ریزی در جهت تکیه کارگران به نیروی بالقوه خود، و بطور خلاصه ترجیح دادن منافع فرقه ای و گروهی خود بر منفعت طبقاتی طبقه کارگر، از مسائلی است که می توان گفت چرا چپ ناتوان از تأثیر گذاری کامل بر جنبش های اجتماعی مختلف است. برای برون رفت از چنین وضعیتی لازم است این چپ ضمن دوری کردن از چنین نگرش ها، با تمامی توان سرویس دهنده به جنبش کارگری جهت ایجاد دموکراسی کارگری در سطح جامعه شود.

از طرف دیگر نبایستی به هیچ عنوان فراموش کنیم که همین صدای اندکی که در جامعه در ارتباط با خواسته ها و مطالبات کارگران مطرح می شود، همین حمایت ها و پشتیبانی هایی که از اقشار تهیدست می شود، بوسیله همین چپ به پیش برده شده و همین چپ است که بخشی از آن تا سرحد از دست دادن جان برای خواسته های اکثریت جامعه فریاد می

کارگر

به معنای فروشنده نیروی کار

محسن حکیمی

امیدوارم این حق و اجازه را به من بدهید که پاسخ به پرسش های شما را با نقد این پرسش ها آغاز کنم، چراکه مضمون، نحوه طرح و ترتیب چیدن پرسش های شما به گونه ای است که نشان می دهد خود شما از قبل به طور تلویحی به آن ها پاسخ داده اید. در سه پرسش نخست دقت کنید. در اولی پرسیده اید: «دلایل و خصلت اصلی این جنبش و شکل گیری و دوام آن را چگونه می توان توضیح داد؟». پرسش دوم هم این است: «ترکیب طبقاتی جنبش کنونی را چگونه ارزیابی می کنید؟». و بالاخره در سومی پرسیده اید: «آیا شکل گیری یک جنبش ضددیکتاتوری به نفع کارگران و زحمتکشان است یا فقط در صورتی به نفع آن هاست که با خواست ها و رهبری آن ها شروع شود؟». وقتی به ویژه در پرسش سوم دقت کنیم و آن را در کنار دو پرسش دیگر بگذاریم، به راحتی می توانیم پی ببریم که، از نظر پرسشگر، اولاً خصلت اصلی این جنبش ضدیت با دیکتاتوری است، ثانیاً ترکیب طبقاتی آن غیرکارگری است و، ثالثاً، با آن که نه خواست ها و نه رهبری این جنبش هیچ یک متعلق به طبقه کارگر نیست، اما نفس همین جنبش ضددیکتاتوری به سود کارگران است. پرسش چهارم نیز در جهت تایید پاسخ های تلویحی فوق است، زیرا هنگامی که شما می پرسید «آیا می توان وزن طبقاتی کارگران و زحمتکشان را در متن همین جنبش تقویت کرد؟ آری یا نه؟ چرا، چگونه و با چه شرایطی؟» در واقع دارید تلویحاً می گوئید که این جنبش از طبقه کارگر و زحمتکش تشکیل نشده است یا، دست کم، طبقه کارگر در این جنبش وزن چندانی ندارد. و خود همین نوع نگاه به طبقه کارگر پاسخ بخش اول این پرسش یعنی «چه نیروهایی کارگر هستند؟» را نیز در بردارد. چرا که وقتی شما به طور سلیبی تایید می کنید که این جنبش، کارگری نیست یا طبقه کارگر در آن وزن چندانی ندارد، در واقع دارید به طور اثباتی کارگر را تعریف می کنید. هنگامی که از یک سو به اکثریت افراد تشکیل دهنده جنبش جاری نگاه می کنیم و، از سوی دیگر، می بینیم که سؤال کننده به طور تلویحی این افراد را کارگر نمی داند، ناگزیر به این نتیجه می رسیم که لابد از نظر سؤال کننده کارگر صرفاً کسی است که داس یا چکش در دست دارد و دست او نیز پینه بسته است. و این نظر درباره کارگر نیز همان نظری است که سال ها در احزاب و سازمان ها و گروه های «چپ» رایج بوده و حتی هم اکنون نیز بخشی از این «چپ» از همین زاویه به کارگر نگاه می کند. گرایش سؤال کننده به «چپ» خود را در پرسش پنجم نیز نشان می دهد: «چرا نقش چپ در جنبش کنونی (دست کم تا کنون) حاشیه ای بوده است؟ چگونه می توان وزن و نقش چپ را در این جنبش تقویت کرد؟». در این سؤال، در واقع پرسشگر نگرانی یا نارضایتی خود را از حاشیه ای بودن «چپ» در جنبش جاری بیان می کند و از پاسخ دهنده می خواهد برای رفع این مشکل راه حل ارائه دهد. نکته نهفته در این پرسش آن است که طوری طراحی شده که پاسخ دهنده را- چه چه بخواهد و چه نخواهد - در نگرانی و نارضایتی پرسشگر در مورد حاشیه ای بودن «چپ» سهیم می کند. چرا باید چنین باشد؟ چرا من پاسخ دهنده به این سؤال لزوماً باید در این نگرانی پرسش کننده سهیم باشم؟ تنها پاسخی که پرسشگر می تواند به این سؤال من بدهد این است که او گرایش به «چپ» مخاطبان خود از جمله من را پیش فرض گرفته است. البته این حق پرسشگر است که بخواهد فقط کسانی را مخاطب پرسش هایش قرار دهد که به «چپ» گرایش داشته باشند. اما در این میان گناه مخاطبی که نه

زند و مبارزه می کند. اما بخاطر آنچه که برشمردم هنوز به نیرویی مبدل نشده که بتواند جامعه را بسمت حاکمیت اکثریت بر اقلیت ناچیز رهنمود کند. باید بیاد داشته باشیم زمانی را که همین جناح های مختلف رژیم مشغول کشتار و شکنجه چپ بخاطر بازگویی مصائب و مشکلات تهیدستان جامعه بودند. نه صدای گنجی و سازگاریها و نیم پهلوی و... بلند شد و نه صدای بنی صدر و سرروش و رادیو آمریکا و بی بی سی. چرا که همه این جماعت در آزمون خود جزئی از پروسه سرکوب و شکنجه و کشتار بودند. حال که مردم جان به لب رسیده فریادشان از این همه بی عدالتی بلند شده، این جماعت بیشمارانه ضمن اینکه خود را پرچمدار رفع این مصائب قلمداد می کنند از همین نیروهای چپ هم طلبکار شده و به آنها دستور می دهند که خط قرمزها را در نظر بگیرند و حتا به مردم ستمدیده تلقین می کنند که صف خود را از چپ جدا کنند. واقعاً که بی شرمی را به حد نهایت رسانده اند. و بقولی "حیارا قورت داده و شرف را تف کرده اند". ۳۰ سال فلاکت و بدبختی را بر مردم مستولی کرده اند. تورم و رکود اقتصادی، خط فقر ۷۰۰ هزارتومانی، تعطیلی صنایع و کارکرد ۲۰ تا ۴۰ درصدی واحد های تولیدی و افزایش بیکاری بله این تحفه بیش از ربع قرن حاکمیت این حاکمان است. اینک که کارد به استخوان رسیده، فریاد "کی بود، کی بود من نبودم"، بر آورده اند و در صدند که بر این موج انفجار سوار شده و تاریخ ۳۰ سال گذشته را تکرار نمایند. لذا گرچه چپ ناتوان از تأثیر گذاری تعیین کننده بر این حرکت است. اما نپایستی از خود گذشتگی های آنها را نیز نادیده گرفت و به فراموشی سپرد.

س - با تجربه ای که از انقلاب ۵۷ داریم و درس هایی که از شکست آن گرفته ایم، برای آن که جنبش کنونی مردم به شکست نینجامد، چه می توان کرد؟

ج- فکر کنم در سئوالات بالا به این پرسش پاسخ داده باشم. اما بطور کلی میتوان گفت، که کارگران و تهیدستان و حامیان آنان دیگر نپایستی به هیچ نیرو و فردی چک سفید امضاء بدهند. با توجه به تجربه تاریخی، بخصوص سال ۵۷ لازم است به این مسئله حیاتی توجه کافی شود که دنباله روی کور کوران به برون رفت از فلاکت کنونی که گریبانگیر جامعه است نمی کند، بلکه با توجه به پیشبرد خواست سرمایه داری جهانی تحت عنوان هدفمند کردن یارانه ها که همان قطع تمامی سوبسید های تاکنونی است، (که مورد تأیید تمامی جناح های رژیم است) بر فقر و فلاکت مزد و حقوق بگیران افزوده خواهد شد.

لازم است فعالین کارگری و حامیان آنها ضمن تشویق و ترغیب کارگران جهت خود سازماندهی، با طرح خواسته های مطالباتی و سیاسی کارگران و اعلام آن در سطح جامعه بعنوان یک منشور کارگری، برای به میدان آمدن پر قدرت و متحد کارگران یک برنامه ریزی همه جانبه را در دستور کار همین امروز خود قرار دهند.

برای رهایی چپ از این تأثیر گذاری کم، بنظرم لازم است چپ با نگرش نقادانه به عملکرد تاکنونی خود به نفی مسائلی بپردازد که در بالا و در سؤال قبل به آن اشاره داشتم. نیروهای جوان و تأثیر گذار این جنبش نیز لازم است با توجه به تاریخ مبارزاتی دانشجویان در سطح جهان، روی به جنبش کارگری بیاورند و با توجه به تجربیات موجود یقین داشته باشند که بدون وجود گردان های رزمنده کارگری در میدان مبارزه و بدون حرکت و اقدام کارگران برای نفی استبداد موجود، مبارزات و از جان گذشتگی ستایش برانگیز آنان در نهایت سالم به سرمنزل مراد نخواهد رسید و با شکست روبرو خواهد شد.

مبارزان و پیشروان جنبش کارگری، کارگران با تجربه نیز، یاران و هم پیمانان راه رهایی خود را می توانند در این جنبش جستجو کنند و جوانان رزمنده و فعالین مبارز سایر جنبش های اجتماعی نیز با تکیه بر جنبش کارگری است که می توانند امید به پیروزی نهایی داشته باشند.

فوریه ۲۰۱۰

*

پاسخ اول:

جنبش جاری جنبشی صرفاً ضد دیکتاتوری نیست. جنبشی است علیه آن چیزی که دیکتاتوری برای بقا و دوام آن اعمال می‌شود. به این معنا، البته ضد دیکتاتوری هم هست. اما آنچه دیکتاتوری برای بقا و دوام اش اعمال می‌شود همان رابطه اجتماعی برخاسته از اعماق جامعه است که کمر اکثریت مطلق ساکنان جامعه زیر بار آن خم شده - اگر نگوییم شکسته است. این رابطه همان رابطه خرید و فروش نیروی کار یا سرمایه است. بنابراین، جنبش کنونی جنبشی است علیه این رابطه، جنبشی ضد سرمایه داری. اما این ضدیت فقط و فقط یک ضدیت خودانگیخته است. تا آنجا که به جنبه خودآگاهانه ضدیت با سرمایه داری مربوط می‌شود حتی یک مولکول ضد سرمایه داری هم در این جنبش نمی‌توان یافت. سهل است، این جنبش حتی شعارهای سرمایه دارانه هم بر زبان می‌آورد. اما این که این جنبش نه تنها ضدیت خود را با رابطه خرید و فروش نیروی کار بر زبان نمی‌آورد بلکه اتفاقاً زیر پرچم بخشی از طرفداران و نگهبانان این رابطه رفته است و مستاصل و درمانده سخنان و شعارهای آنان را بر زبان می‌آورد سر سوزنی از واقعیت ضد سرمایه داری این جنبش نمی‌کاهد. علت ضد سرمایه داری بودن این جنبش نیز همانا سرمایه داری بودن جامعه ایران است. هر آن کس که جامعه ایران را به معنای واقعی کلمه سرمایه داری یعنی جامعه مبتنی بر استثمار کار مزدی بداند نمی‌تواند جنبش اعتراضی جاری را ضد سرمایه داری نداند. در این جامعه، تمام مصائب و سیه روزی‌هایی که اکثریت مطلق انسان‌ها را به جنب و جوش اعتراضی واداشته است، از مصائب اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی همچون فقر و بیکاری و گرسنگی و بی‌خانمانی و بی‌خویشی و اعتیاد و فحشا و دزدی و قتل و فساد و تبعیض و خشونت و جنگ و بی‌سوادی و بی‌فرهنگی و زن‌ستیزی و مردسالاری و خرافه پرستی گرفته تا بی‌حقوقی‌ها و گرفت و گیرهای سیاسی و سرکوب و کشتار و خفقان و زندان و استبداد دینی و شلاق و شکنجه و تجاوز جنسی و سنگسار و قصاص و قطع دست و پا و درآوردن چشم و اعدام با جرثقیل همه و همه یا مستقیماً از رابطه خرید و فروش نیروی کار سرچشمه می‌گیرند و یا به تبع این رابطه و ویژگی‌های آن در جامعه ایران وجود دارند و به بقای خود ادامه می‌دهند. جنبش کنونی جنبشی است علیه تمام این مصائب و سیه روزی‌ها، که اکنون دیگر کار را به استخوان اکثریت افراد جامعه رسانده است. اما چرا این جنبش علیه تمام این مصائب فریاد نمی‌کشد و حداکثر شعار "مرگ بر دیکتاتور" (و حتی نه "مرگ بر دیکتاتوری") سر می‌دهد؟ به نظر من، مهم‌ترین عاملی که باعث می‌شود یک جنبش ضد سرمایه داری خود را به صورت یک جنبش صرفاً ضد دیکتاتوری نشان دهد همانا خود نظام سرمایه داری و جریان‌های مدافع آن است. سرمایه داری یک دنیای وارونه است و به همین دلیل در تمام رسانه‌هایش همه چیز به صورت وارونه منعکس می‌شود. تمام ثروت جامعه را کارگران تولید می‌کنند، اما در نظام سرمایه داری این مسئله را به گونه‌ای نشان داده می‌شود که گویا اگر سرمایه دار نباشد کارگران از گرسنگی می‌میرند. رابطه خرید و فروش نیروی کار است که کارگران را شکسته و تسمه از گردن آنان کشیده است، اما اصلاح طلبان نظام سرمایه داری از هزار طریق در کله کارگران فرو می‌کنند که گویا علت فقر و فلاکت و استبداد و خفقان، صرفاً دیکتاتوری ولی فقیه است. بنابراین، این خود نظام سرمایه داری و عمله و اکره آن است که جنبش ضد سرمایه داری جاری را جنبشی صرفاً ضد دیکتاتوری نشان می‌دهد. همان گونه که مذهب، مخلوق ذهن انسان‌ها را خالق آن‌ها می‌نمایاند، در نظام سرمایه داری ایران نیز اعتراض به کل موجودیت این نظام اعتراض به صرف ولایت فقیه نمایانده می‌شود. رابطه ضدیت با سرمایه داری و ضدیت با دیکتاتوری مثل رابطه ذات و نمود است. همان طور که آنچه نمود می‌یابد نه تنها تمام ذات نیست بلکه گاه حتی نقیض آن است، ضدیت با دیکتاتوری نیز نه فقط حاوی تمام ضدیت با سرمایه داری نیست بلکه می‌تواند به نقیض ضدیت با سرمایه داری تبدیل شود. بدیهی است که وقتی یک کارگر شعار «مرگ بر دیکتاتور» سر می‌دهد منظورش مرگ دیکتاتوری سرمایه و مرگ آن رابطه اجتماعی است که او را به روز سیاه نشانده است. به بیان دیگر، او با گفتن «مرگ بر دیکتاتوری» در واقع دارد می‌گوید «مرگ بر سرمایه داری». اما در مورد سرمایه دار یا نمایانده



تنها به این «چپ» گرایش ندارد بلکه سال‌هاست دارد آن را نقد می‌کند، چیست؟ بدیهی است که بی‌اطلاعی احتمالی پرسشگر در این مورد را نمی‌توان گناه مخاطب پرسش به شمار آورد. اما با توجه به ساختار کلی و نوع طراحی پرسش‌های دیگر، توضیح این مسئله با بی‌اطلاعی احتمالی پرسشگر نوعی فروکاستن و کم‌بها دادن به علت اصلی آن و، به زبان صریح‌تر، خود را به کوچه علی‌چپ زدن است. ممکن است بگویید که به هر حال ساختار سؤال‌ها طوری نیست که منتقد جریان «چپ» نتواند به آن‌ها پاسخ دهد. به سخن دیگر، سؤال راه‌پاسخ را بر روی منتقدان جریان «چپ» نبسته است و آنان نیز می‌توانند به آن پاسخ دهند. اما تمام بحث من در اینجا این است که یک منتقد جریان «چپ» تنها پس از نقد مضمون و ساختار این پرسش می‌تواند به آن پاسخ دهد. به عبارت دیگر، پرسشگر اتفاقاً راه‌پاسخ را بر روی پاسخ دهنده منتقد جریان «چپ» بسته است و این پاسخ دهنده منتقد است که در واقع مجبور می‌شود برای پاسخ به آن ابتدا راه‌پاسخ را باز کند، یعنی ساختار و مضمون پرسش را نقد کند، همان کاری که من الان دارم می‌کنم. بنابراین، مشکل اساسی ساختار و مضمون پرسش شماره پنج نیز همان است که در مورد پرسش‌های پیش از آن به آن اشاره کردم. این سؤال نیز مانند سؤال‌های دیگر به گونه‌ای طراحی شده که از پاسخ دهنده می‌خواهد پاسخ مطلوب و مورد نظر پرسشگر را به سؤال را بدهد. یک شاهد دیگر بر این مدعا، پرسش ششم یعنی آخرین پرسش است: «با تجربه‌ای که از انقلاب بهمن داریم و درس‌هایی که از شکست آن فراگرفته‌ایم، برای آن که جنبش کنونی مردم به شکست نینجامد چه می‌توان کرد؟». این پرسش حاوی این معنای رایج در «چپ» است که انقلاب بهمن به این علت شکست خورد که «چپ» آن را رهبری نکرد (البته برخی از گروه‌ها و سازمان‌های «چپ» به جای رهبری «چپ» از «رهبری طبقه کارگر» سخن می‌گفتند و می‌گویند، اما کاملاً روشن بود و کماکان روشن است که منظورشان از «طبقه کارگر» خودشان است). حال، برای آن که جنبش کنونی به آن سرنوشت دچار نشود باید «چپ» را از حالت حاشیه‌ای آن درآورد یا دست کم، وزن و نقش آن را در این جنبش تقویت کرد. به این ترتیب، می‌بینیم که پرسش ششم به طور تلویحی و آن گونه که مطلوب و مورد نظر پرسشگر است در پرسش پنجم پاسخ داده شده است. من برای پاسخ دادن به پرسش‌های شما ابتدا می‌باید آن‌ها را نقد می‌کردم یا در واقع، به زبان ساختارشنکان، می‌باید ساختار مهندسی شده و ایدئولوژیک آن‌ها را می‌شکستم تا بتوانم به آن‌ها پاسخ دهم. فقط با شکستن این ساختار می‌توانستم آزادی لازم برای پاسخ دادن به سؤال‌های شما را پیدا کنم. اکنون و پس از این نقد احساس می‌کنم این آزادی را به دست آورده‌ام و می‌توانم پرسش‌های شما را، آن گونه که خود می‌خواهم و نه آن گونه که شما خواسته‌اید، پاسخ گویم.

سرمایه داری که شعار «مرگ بر دیکتاتوری» سر می دهد اصلا چنین نیست. اصلاح طلبان شعار «مرگ بر دیکتاتور» را نه برای نابودی سرمایه داری بلکه، کاملا برعکس، برای حفظ سرمایه داری سر می دهند. اینجاست که ضدیت با دیکتاتوری به پرده ساتری برای پوشاندن ضدیت کارگران با سرمایه داری تبدیل می شود. وظیفه یک فعال جنبش ضدسرمایه داری طبقه کارگر این است که این پرده ساتر را کنار بزند و ذات ضدسرمایه داری جنبش کنونی را از پس نمود ضددیکتاتوری آن بیرون بکشد و در مقابل چشمان کارگران بگیرد. در واقع، وظیفه آگاهی یا علم همین است. همان گونه که مارکس می گوید، اگر ذات و نمود کاملا برهم منطبق بودند، علم به امری بیهوده تبدیل می شد. بنابراین، اگر بخواهم این قسمت را خلاصه کنم باید بگویم جنبش اعتراضی کنونی جنبشی است ضدسرمایه داری که ضدیت با دیکتاتوری فقط یک بعد از آن را تشکیل می دهد و نه همه آن را. دوام تا کنونی این جنبش نیز به علت عمق ضدیت آن با جهنم سرمایه داری ایران است.

پاسخ دوم:

ترکیب طبقاتی جنبش جاری، غیرکارگری نیست. روشن است که کارگران به صورت متشکل و با هویت طبقاتی شان در این جنبش شرکت ندارند. اما این امر ابدا به معنی غیرکارگری بودن این جنبش نیست. به جرات و با قطعیت می توان گفت که اکثر شرکت کنندگان در این جنبش، کارگر هستند، کارگر به معنای فروشنده نیروی کار. این ادعا را می توان هم به لحاظ نظری اثبات کرد و هم با مشاهدات عینی نشان داد. به لحاظ نظری، نمی توان جامعه ایران را سرمایه داری دانست اما اکثریت جمعیت آن را ابواب جمعی طبقه کارگر به شمار نیاورد. نفس همین که می پذیریم جامعه ایران، سرمایه داری است به معنی پذیرش این نکته است که اکثریت جمعیت این جامعه را فروشنده نیروی کار تشکیل می دهند. بر مفهوم **فروشنده نیروی کار** به عنوان مفهوم دربرگیرنده تمام کارگران اعم از مولد و غیرمولد تاکید می کنم تا در عین حال دیدگاهی را که کارگر را در کارگر مولد خلاصه می کند نقد کرده باشم. کارگر صرفا کسی نیست که با فروش نیروی کارش به طور مستقیم برای کارفرمای کارخانه دار یا مزرعه دار یا بسازوبفروش ارزش اضافی تولید می کند. کسانی نیز که در بیمارستان ها، مدارس، دانشگاه ها، سازمان های آب و برق و گاز و مخابرات و دیگر سازمان ها و وزارتخانه های دولتی، شرکت ها و آژانس های حمل و نقل اعم از مسافری و باری، سازمان های شهرداری و شرکت های نوظافتی، انبوه عظیم فروشگاه های بزرگ و کوچک و به طور کلی در بخش «خدمات» نیروی کارشان را برای امرار معاش می فروشند، کارگر هستند. و اتفاقا در اکثر جوامع سرمایه داری جمعیت این بخش از طبقه کارگر - که طرفداران «جنبش سبز» در ایران می کوشند تحت عنوان «طبقه متوسط» (۱۹) آن را به سود خود مصادره کنند - از جمعیت کارگران مولد بیشتر است. حال اگر به این تصویر از طبقه کارگر، یعنی به میلیون ها کارگر شاغل در بخش های صنعت و ساختمان و کشاورزی و خدمات، میلیون ها بیکار، میلیون ها دست فروش سر چهار راه ها و کنار خیابان ها و میلیون ها زن خانه دار را اضافه کنیم، خواهیم دید که اولاً طبقه کارگر چه جمعیت عظیمی را تشکیل می دهد، و ثانياً، این جمعیت عظیم، به ویژه در جهنمی چون ایران که بی حقوقی مطلق در آن بیداد می کند، چه پتانسیل عظیمی از اعتراض به سرمایه داری را در خود نهفته دارد. شروع انفجارگونه این اعتراض در ۲۳ خرداد امسال و تداوم رشدیابنده و رادیکال آن را تنها با ضدیت بنیادین کارگران معترض به نظام سرمایه داری می توان توضیح داد، نه با عامل نه چندان مهمی چون دزدیده شدن رای شرکت کنندگان در انتخابات (بسیاری از معترضان خیابانی اساسا در انتخابات شرکت نکرده بودند). مسئله تقلب در انتخابات صرفا محمل و منفذی برای بالفعل شدن این پتانسیل عظیم اعتراض به سرمایه داری و دولت استبدادی نگهبان آن بود. درمورد مشاهدات و مستندات عینی نیز فکر می کنم اشاره به موارد زیر کفایت می کند. در همان ماه های نخست شکل گیری جنبش و شروع دستگیری ها، فهرستی ۸۰۰ نفره از اسامی و مشخصات دستگیرشدگان منتشر شد که اکثریت مطلق آن ها را دیپلم ها و فوق دیپلم ها و لیسانس ها و حتی فوق لیسانس های بیکار تشکیل می

داد. با فرض تعریفی که در بالا از کارگر به دست دادم، فکر نمی کنم کسی بتواند منکر کارگر بودن چنین افرادی بشود. علاوه بر این، اکنون دیگر با توجه به جمعیت وسیعی که از دانشجویان که یا در زندان به سر می برند و یا موقتا آزاد شده اند تا دوباره به زندان برگردند، نمی توان منکر حضور گسترده و فعالانه دانشجویان در این جنبش شد. بی هیچ تردیدی، بخش عمده این دانشجویان در آینده - اگر اساسا آینده ای داشته باشند - جزء فروشندهان نیروی کار خواهند بود و چه بسا همین الان و به عنوان دانشجو نیز برای امرار معاش مجبور به فروش نیروی کار خود - لاقبل به صورت پاره وقت - هستند. و سرانجام این که نمی توان از مشاهدات و مستندات عینی مربوط به طبقه کارگر ایران سخن گفت اما به یک تغییر کیفی مهم در بافت این طبقه در ده بیست سال اخیر اشاره نکرد. واقعیت این است که به علت هجوم و اعمال فشار بیش از پیش سرمایه به اکثریت ساکنان جامعه بخش هایی از شهرنشینان تحصیل کرده که زمانی وضع نسبتا مرفهی داشتند و جزء اقلیت میانی جامعه به حساب می آمدند اکنون به درون طبقه مزدبگیر رانده شده اند و بخشی از این طبقه را تشکیل می دهند. اکنون دیگر به جای کارگرانی با دستان پینه بسته و چهره های آفتاب سوخته که زمانی مثلا خیامی (صاحب ایران ناسیونال) با اتوبوس از روستاهای دور و نزدیک می آورد و یک پایشان در روستا و پای دیگرشان در شهر بود، کارگرانی تحصیل کرده و جوان و دارای خاستگاه کاملا شهری نشسته اند که در حالی که دارند شاسی خودروها را نقطه جوش می زنند هدفون موبایل هایشان را به سر بسته اند و دارند آواز مایکل جکسون و جینفر لویز گوش می دهند. بی شک، اینان نسبت به کل جمعیت طبقه کارگر ایران در اقلیت هستند. و نیز حتی همین ها، که به هر حال در قیاس با سایر بخش های طبقه کارگر پیشرو محسوب می شوند، اغلب به منافع طبقاتی خویش آگاهی ندارند و تحت تاثیر القائات سرمایه داری اصلاح طلبانه قرار دارند. اما به هیچ وجه نمی توان منکر تفاوت آن ها با کارگران بیسواد یا کم سواد روستایی از نظر قابلیت های کسب آگاهی طبقاتی و نیز تحرک سیاسی در مورد مسائل سیاسی جامعه از جمله جنبش اعتراضی جاری شد. بخش عمده کارگرانی که در روزهای تظاهرات خیابانی پس از اتمام کار روزانه به صورت فردی خود را به خیابان های مرکزی تهران می رسانند تا در تظاهرات شرکت کنند از این دست از کارگران هستند.

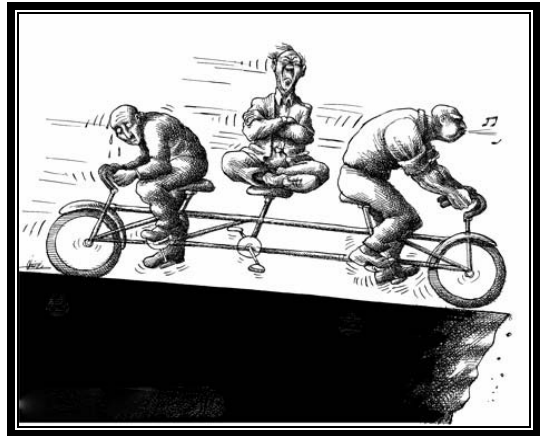
پاسخ سوم:

ضدیت صرف با دیکتاتوری لزوماً به نفع کارگران نیست. ضدیت با دیکتاتوری فقط و فقط هنگامی به نفع کارگران است که از زاویه ضدیت با سرمایه داری مطرح شود. آن ضدیت با دیکتاتوری که منجر به تحکیم سرمایه داری شود نه تنها کوچک ترین نفعی برای کارگران ندارد بلکه کاملا به زیان آن ها است. این امر، یعنی تقلیل یک جنبش ضدسرمایه داری به جنبشی صرفا ضددیکتاتوری، همان کاری است که رهبری انقلاب ۵۷ توانست با موفقیت آن را انجام دهد و صدالبته تلاش ضدکارگری و یکسره سرمایه دارانه حزب توده با شعار «جهه واحد ضددیکتاتوری» اش نقش مهمی در این پیروزی طبقه سرمایه دار و شکست طبقه کارگر داشت. روحانیت به رهبری خمینی البته شعار «مرگ بر شاه» را زیر فشار از پایین جنبش پذیرفت. اما همین که آن را به ناگزیر پذیرفت، بسیار هوشمندانه و مدبرانه آن را به شعاری برای از میان به در کردن مبارزه ضدسرمایه داری طبقه کارگر و بدین سان حفظ نظام سرمایه داری از گزند این مبارزه تبدیل کرد. از سوی دیگر، طبقه کارگر نیز، که به طور خودانگیخته با نظام سرمایه داری سلطنتی مبارزه می کرد، تحت القائات خود همین نظام و نیز روحانیت و احزاب و گروه ها و سازمان های «چپ» با کوبیدن بر طبل مبارزه صرفا ضددیکتاتوری به سینه زن و سیاهی لشکر جناح روحانی و بازاری طبقه سرمایه دار بدل شد. هم این جناح از طبقه سرمایه دار و هم طبقه کارگر هر دو شعار «مرگ بر شاه» سر می دادند، اولی کاملا آگاهانه و برای حفظ نظام سرمایه داری و دومی یکسره نا آگاهانه و سرشار از این توهم ویرانگر و تاسف بار که گویا دارد برای برچیدن نظام سرمایه داری مبارزه می کند. در راستای همین تقلیل جنبش ضدسرمایه داری طبقه کارگر به جنبشی صرفا ضددیکتاتوری، یکی از القائات اپوزیسیون بورژوازی، از جمله اپوزیسیون «چپ»، که به درون کارگران برده می شد دموکراتیزه

نخواهد بود. در ایران، حتی کمترین دموکراسی سیاسی نیز در گرو مبارزه ضد سرمایه داری طبقه کارگر است. فراخواندن کارگران به مبارزه برای دموکراسی سیاسی بدون دست زدن به ساختار سرمایه داری ایران هیچ چیز نیست جز دادن آدرس غلط به کارگران و به بیراهه کشاندن مبارزه ضد سرمایه داری آنان. این را هم تاریخ معاصر جامعه ایران نشان می دهد و هم می توان به لحاظ نظری اثبات کرد. پس، برای تقویت نیروی طبقه کارگر در جنبش جاری باید آن را به یک جنبش آگاهانه ضد سرمایه داری و خواستار دموکراسی اجتماعی (برابری در عرصه نان، نه فقط در پیشگاه قانون) تبدیل کرد. کارگران می توانند این کار را بکنند، به شرط آن که حضور پراکنده و انفرادی خود در این جنبش را به حضوری اولاً متشکل و صدالبته شورایی و ثانیاً با پرچم مطالبات پایه ای ضد سرمایه داری (رجوع کنید به «منشور مطالبات پایه ای طبقه کارگر ایران» که توسط کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری ارائه شده است) و ثالثاً با چشم انداز الغای کارمزدی یعنی افق درهم شکستن ستون فقرات جامعه سرمایه داری تبدیل کنند.

پاسخ پنجم:

وضعیت حاشیه ای «چپ» در جامعه ایران، صرف نظر از آن بخش از آن که معلول سرکوب خونین توسط رژیم های شاه و جمهوری اسلامی است، همان چیزی است که این «چپ» مستحق اش بوده است. «چپ» در جامعه ایران نه فقط در جنبش کنونی بلکه جز در مقاطعی گذرا، که آن هم معلول شرایط خاص داخلی و بین المللی بوده است، در طول تاریخ خود همیشه در حاشیه بوده است. علت این حیات حاشیه ای نیز ماهیت رفرمیستی این «چپ» است. تا آنجا که به این ماهیت مربوط می شود، «چپ» ایران هیچ گاه ضد سرمایه داری نبوده است. این «چپ» از کمونیسم روسی سرچشمه گرفت و کمونیسم روسی (بلشویسم یا لنینیسم) نیز چیزی نبود جز سرمایه داری دولتی در پوشش سوسیالیسم. بنابراین، افق و هدف نهایی مبارزه «چپ» ایران از همان آغاز سرمایه داری دولتی بود. و این نیز چیزی جز اصلاح سرمایه داری ایران نبود و نیست. تا آنجا که به مبارزه ضد سرمایه داری طبقه کارگر مربوط می شود، فرقی نمی کرد و نمی کند که این اصلاح طلبی از طریق خریدن به قدرت و به شیوه مسالمت آمیز انجام گیرد (آن گونه که حزب توده انجام می داد) یا به ضرب مبارزه مسلحانه چریکی و از طریق سرنگونی رژیم سیاسی (آن گونه که چریک های فدایی خلق عمل می کردند). در هر حال، آنچه قرار بود توسط این «چپ» متحقق شود نه برچیدن بساط سرمایه و الغای کارمزدی بلکه سرمایه داری دولتی بود که لباس سوسیالیسم بر آن پوشانده شده بود. در اینجا وارد این بحث فرعی نمی شوم که بخشی از این «چپ» که به اردوگاه به اصطلاح سوسیالیسم وابسته بود از موضع رعایت منافع این اردوگاه برای سرمایه داری دولتی مطلوب خود بیشتر جنبه «ضدامپریالیستی» قائل بود و بخش دیگر آن با مطالبه «جمهوری دموکراتیک خلق» رنگ و لعاب «رادیکالیسم» و سرنگونی طلبی ضد رژیمی را نیز به مبارزه «ضدامپریالیستی» خود اضافه می کرد. در هر حال، هدف نهایی این «چپ» استقرار سرمایه داری دولتی در پوشش سوسیالیسم بود. در سال های انقلاب ۵۷، این «چپ» توسط بخشی از درون آن نقد شد، اما نه از موضع ضد سرمایه داری بلکه از موضع مخالفت با «خلق» بودن آن. این بخش از «چپ» به جای خلق، طبقه کارگر را نشان داد اما نه برای برانداختن نظام سرمایه داری بلکه برای استقرار همان سرمایه داری دولتی. بعدها نیز پس از فروپاشی سرمایه داری دولتی در شوروی نقد الکن و ناتمام خود از این سرمایه داری دولتی را به دوران پس از لنین محدود کرد و به این ترتیب نشان داد که خود نیز - به رغم بیان «لغو کار مزدی» به عنوان هدف نهایی طبقه کارگر - کماکان دارد برای همان سرمایه داری دولتی نوع لنینی مبارزه می کند. انشعاب های بعدی این بخش از «چپ» نیز، که البته از بخش عتیق آن پیشرفته تر بود و هست، هیچ کدام به فراسوی سرمایه داری دولتی نرفتند و در همان چهارچوب موجودیت نظام سرمایه داری برای طبقه کارگر ایران گامی به پیش است. اما، همان گونه که در بالا اشاره کردم، این یک سراب است و هیچ بخشی از طبقه سرمایه دار ایران قادر به چنین کاری نبوده، نیست و



کردن نظام سرمایه داری بود. گفته می شد که سرمایه داری دموکراتیک به سود کارگران است، زیرا توان مادی و فکری کارگران را تقویت می کند و همین امر نیروی کارگران را برای مبارزه با سرمایه داری افزایش می دهد. اگرچه حتی در آن زمان نیز برای کارگران آگاه روشن بود که این فریب است، اما تجربه انقلاب ۵۷ با قاطعیت بی چون و چرا بر این توهم ضد کارگری خط بطلان کشید و یک بار دیگر نشان داد که طبقه کارگری که فاقد افق مبارزه خودآگاهانه با سرمایه داری باشد و به زیر پرچم این یا آن بخش از طبقه سرمایه دار برود نه فقط از توان مادی و فکری لازم برای مبارزه با سرمایه داری برخوردار نخواهد شد بلکه فقط و فقط زنجیرهای دست و پای خودش را محکم تر خواهد ساخت. اکنون نیز کسانی که به کارگران می گویند صرف مبارزه ضد دیکتاتوری بدون مبارزه ضد سرمایه داری به سود کارگران است دارند مرتکب جنایت تحکیم و تقویت نظام سرمایه داری و بدین سان سلاحی هر چه بیشتر طبقه کارگر می شوند. در طول تاریخ مبارزه طبقه کارگر در سطح بین المللی، توان مادی و فکری این طبقه هیچ گاه افزایش نیافته است مگر از طریق مبارزه با سرمایه داری. اگر قرار است اصلاحی - حتی در کمترین سطح چه رسد به افزایش توان مادی و فکری برای مبارزه با سرمایه داری - در وضعیت دوزخیان داغ لعنت خورده یعنی بردگان مزدی در ایران صورت پذیرد، این امر جز با مبارزه علیه سرمایه متحقق نخواهد شد. مبارزه صرف با دیکتاتوری نه تنها منجر به اصلاح وضعیت کارگران نخواهد شد بلکه، برعکس، کلرگران را به گوشت دم توپ طبقه سرمایه دار و دولت آن تبدیل خواهد کرد. بنابراین، پاسخ من نه تنها برخلاف مضمون شق نخست پرسش است بلکه از مضمون شق دوم آن نیز (این که جنبش دیکتاتوری فقط در صورتی به نفع کارگران است که «با خواست ها و رهبری» آنان شروع شود) بسیار فراتر می رود. شروع مبارزه با «خواست ها و رهبری» کارگران هنوز به معنی مبارزه ضد سرمایه داری طبقه کارگر نیست، مضمونی که متأسفانه در سراسر پرسش های «آرش» هیچ نشانی از آن وجود ندارد.

پاسخ چهارم:

در متن یک جنبش صرفاً ضد دیکتاتوری به رهبری بخشی از طبقه سرمایه دار («اصلاح طلبان») نه تنها نمی توان وزن طبقاتی کارگران را تقویت کرد بلکه هرگونه تلاشی در این زمینه هیچ نتیجه ای جز ریختن آب به آسیاب سرمایه داری ندارد. تقویت وزن طبقاتی کارگران در جنبش جاری در گرو برهم زدن متن صرفاً ضد دیکتاتوری و شکستن ساختاری است که صرفاً دموکراسی سیاسی و برابری در پیشگاه قانون را مطالبه می کند. بدیهی است که استقرار دموکراسی سیاسی و برابری در پیشگاه قانون در چهارچوب موجودیت نظام سرمایه داری برای طبقه کارگر ایران گامی به پیش است. اما، همان گونه که در بالا اشاره کردم، این یک سراب است و هیچ بخشی از طبقه سرمایه دار ایران قادر به چنین کاری نبوده، نیست و

انقلاب مشروطیت که در سال ۱۲۸۵ رسماً پذیرفته شد، خروش و مبارزه آن بخش از ملتی بود که استبداد و نابرابری اجتماعی و اقتصادی چنان عرصه زندگی را بر آن‌ها تنگ کرده بود که دیگر تاب تحمل نداشتند. این مردم می‌خواستند با ایجاد مجلس قانونگزاری، عدلیه و وضع قوانین مدنی قدرت پادشاه را کاهش داده و به‌اراده مردم مشروط سازند. اما به‌دلیل رواج باورهای مذهبی و ایدئولوژیک در جامعه و محکم بودن نهادهای پایه‌ای اقتصادی و سیاسی استبداد (مانند نظام ارباب و رعیتی، سلطه پدرسالاری در خانواده و سیطره بافت سنتی و عشیره‌ای، در مقابل ضعف نهادهای مدنی و آموزشی) و همچنین اعمال فشاری که توسط قدرت‌های خارجی (برای مثال: روس و انگلیس) وارد می‌گردید، جنبش مشروطیت علی‌رغم مجاهدت‌های فراوان متأسفانه نتوانست به‌اساسی‌ترین خواست خود (یعنی: دموکراسی، عدالت و حق زندگی انسانی) دست یابد.

مبارزه برای رسیدن به‌حق زندگی آزاد و انسانی در سال ۱۳۲۰ (با حمله متفقین به ایران، تصرف تهران و نتیجتاً سقوط و تبعید رضا شاه) یک بار دیگر اوج گرفت. تبعید رضا شاه تحولاتی را در رأس هرم قدرت به‌دنبال داشت که اثرات مثبتی بر جامعه گذاشت. این تحول و تأثیر در پرتو اعتبار متفقین و خصوصاً حمایت ارتش سرخ (سابق) به‌گونه‌ای بود که توازن قوا بین مردم و دولت را به‌نفع مردم تغییر داد. در نتیجه دیکتاتور قلدرباب جای خود را به‌شاه جوان و تازه از فرنگ برگشته‌ای داد که کنترل چندانی بر اوضاع سیاسی کشور نداشت و از توان لازم برای سرکوب وسیع و گسترده برخوردار نبود. در همین دوره است که احزاب سیاسی، اتحادیه‌های کارگری و انجمن‌های گوناگون به‌سرعت رشد کردند و در مقابل دولت به‌یک نیروی بسیار قوی و تأثیرگذار تبدیل شدند. «حزب توده»، «جبهه ملی» و «شورای متحده مرکزی اتحادیه کارگران و زحمتکشان ایران» در چنین شرایطی (یعنی: در شرایط جو سیاسی نسبتاً باز) رشد کردند؛ و قانون‌کار، دولت مصدق و نهضت ملی شدن نفت نیز از دستاوردهای این دوره است که با کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ بخش اعظم و تعیین‌کننده این دستاوردها مورد یورش نیروهای کودتا قرار گرفت و از دست رفت. سرانجام این دوره نسبتاً آزاد این بود که شاه جوان، ظاهراً دموکرات و به‌اصطلاح تحصیل کرده (در همراهی با زمینه‌چینی و تدارک کودتا) به‌همان تاج و تختی تکیه زد که پدر قلدرش با نیرنگ و جنایت آشکار به‌جنگ آورده بود. این تاج و تخت ذاتاً حق زندگی آزاد و انسانی را بر نمی‌تابید و ناگزیر به‌سرکوب هرگونه‌ای از آزادی‌خواهی و برابری‌طلبی بود.

قیام ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ شروع دیگری در تاریخ مردم ایران بود. در این قیام که بازم کمابیش همان آرمان‌های گذشته را بدوش می‌کشید، درخواست سرنگونی شاه جای هرگونه مطالبه معین و طبقاتی را گرفت و برای گروه‌های مذهبی و روحانیت این فرصت را فراهم آورد که «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» را به‌یک آلت‌رناتیو غیرقابل تفکیک سیاسی و اقتصادی و اجتماعی تبدیل کنند. انبوه مردمی که از شدت استبداد و افزایش مداوم نابرابری در همه‌ی عرصه‌های زندگی به‌تنگ آمده بودند و آلت‌رناتیو دیگری هم نداشتند، با پذیرش ناگزیر شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» به‌عنوان آلت‌رناتیو برعلیه سلطنت خاندان پهلوی طغیان کردند و شاه و دربار و بسیاری از کله‌گنده‌های دستگاه سلطنت را وادار ساختند که از ایران فرار کنند. با فرار این جماعت که بیدار نشسته بودند تا کورش بخوابد، دولت جمهوری اسلامی پا به‌عرصه سیاست و اجتماع و اقتصاد گذاشت تا مطالبات تاریخی معوقه آزادی و عدالت را (البته با تعبیر نظام تازه اسلامی) به‌مردم اعطا کند.

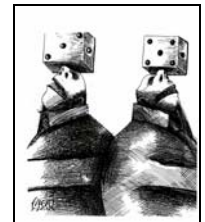
در مورد این‌که رژیم پهلوی در زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی به‌دستاوردهای مهمی رسیده بود، بسیار نوشته‌اند؛ لیکن انسداد رو به‌افزایش سیاسی، تشدید خفقان اجتماعی و تک‌صدایی در همه عرصه‌های زندگی به‌تنهایی نشان از این دارد که جنس و نوع این تحولات از آن جنس و نوعی نبود که زمینه حق زندگی آزاد و انسانی را برای مردم کارگر و زحمتکش فراهم کند. طغیان عمومی مردم برعلیه نظام شاهنشاهی، حتی قبل از این‌که در مورد مطالبات معین سیاسی و خصوصاً اقتصادی به‌توافق رسیده و تشکل‌های گوناگون و لازم خود را سازمان داده باشند، نشان می‌دهد که جان گروه‌های مختلف اجتماعی از حکومت آریامه‌ری

بخش اصلاح طلب، که اکنون دیگر خود را یا سوسیال دموکرات می‌نامد یا لیبرال، به علت گره زدن سرنوشت اش با جریان اصلاح طلبان حکومتی که هم از سوی جناح اصلی و قدرتمند جمهوری اسلامی سرکوب می‌شود و هم مردم معترض از آن عبور کرده اند و بازم خواهند کرد، و در مورد بخش سرنگونی طلب هم به علت سرکوب شدن، هم به دلیل عدم اقبال از سوی کارگران و هم به ویژه به علت خصلت فرقه‌ای اش که آن را به مجموعه‌ای از فرقه‌های چندنفری بدل کرده که هیچ کدام قادر نبوده و نیستند از لاک فرقه‌ای خود بیرون آمده و به یک جریان اجتماعی تبدیل شوند. با این توصیف، بدیهی است که من نه تنها نمی‌توانم طرفدار تقویت این «چپ» در جنبش جاری باشم بلکه، کاملاً برعکس، وظیفه خود می‌دانم که ماهیت رفرمیستی آن را به کارگران نشان دهم.

پاسخ ششم:

پاسخ این پرسش را نیز فکر می‌کنم در خلال پاسخ‌های بالا داده باشم. انقلاب بهمن به این دلیل شکست نخورد که «چپ» آن را رهبری نکرد. اتفاقاً برعکس. به این دلیل شکست خورد که طبقه کارگر فریب «چپ» را خورد. به این دلیل شکست خورد که طبقه کارگر زیر علم یک بخش از طبقه سرمایه‌دار علیه بخش دیگر آن سینه زد. به این دلیل شکست خورد که طبقه کارگر با هویت طبقاتی اش، با مطالبات ضدسرمایه داری اش، با شوراهای انقلابی اش و با افق‌های کارمزدی اش وارد مبارزه نشد، و آنجا هم که این کار را کرد (مثلاً در جریان تصرف انقلابی خانه‌ها و هتل‌های سرمایه‌داران فراری در شهر تهران برای سکونت در همان اوایل انقلاب) علاوه بر آن که توسط دولت تازه به قدرت رسیده جمهوری اسلامی سرکوب شد و به ضرب اسلحه از این خانه‌ها و هتل‌ها بیرون انداخته شد، با هو و جنجال و مخالفت همین احزاب و سازمان‌ها و گروه‌های «چپ» رو به رو شد که فریادشان در مورد «چپ روی» (چپ روی طبقه کارگر!!) و این که «مرحله انقلاب، دموکراتیک است و نه سوسیالیستی» گوش فلک را کر کرده بود. بزرگ‌ترین و عبرت‌آموزترین درسی که می‌توانیم از تجربه انقلاب بهمن بگیریم و در مورد جنبش کنونی به کار بندیم تا این جنبش به شکست نینجامد، همین است.

✱



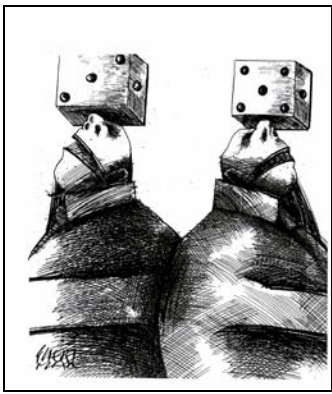
بین آرزو و واقعیت

پاسخ رضا رخشان به شش پرسش آرش

س- دلایل و خصلت اصلی این جنبش و شکل‌گیری و دوام آن را چگونه می‌توان توضیح داد؟

رضا رخشان: مردم و زحمتکشانی که به‌نوعی در جغرافیای سیاسی ایران سکونت دارند و به‌نحوی به‌آن وابستگی داشته و در آن ریشه دوانده‌اند، سال‌های سال است که برای رسیدن به‌حق زندگی آزاد و انسانی، برعلیه استبداد و خودکامگی و خفقان سیاسی مبارزه کرده‌اند. این مبارزه صد و چند ساله، گاه با عنوان جمهوری‌خواهی و حکومت قانون، گاه با شعار دموکراسی و عدالت، بعضاً در لوای اسلام و مذهب و اغلب توسط کارگران و زحمتکشان تا حال حاضر ادامه داشته است.

«جدید» برای کارگران چیزی جز شرایطی رقت‌انگیزتر از بردگی مطلق نیست. تنها دغدغهٔ بردگان جان و زنده ماندنشان بود؛ اما کارگران و زحمتکشان در ایران بیش از این‌که دغدغهٔ جان و ادامهٔ حیات داشته باشند، دغدغهٔ نان و مسکن دارند که مقدمه و ضامن ادامهٔ حیات است. در دورهٔ اصلاحات همچنین کارخانه‌ها و مؤسسات تولیدی و خدماتی بسیاری دچار رکود و مشکلات فراوانی شدند که برای کارگران دستاوردی جز بیکاری و اخراج نداشت. همهٔ این‌ها زمینهٔ روی کارآمدن محمود احمدی نژاد را فراهم آورد که شعار انتخاباتی‌اش آوردن پول نفت بر سر سفرهای مردم، عدالت، مهرورزی و پرداخت سهام عدالت به هر ایرانی بود. گرچه مردم کارگر و زحمتکش کمابیش معنی شعارهای انتخاباتی را می‌دانستند، اما مجموعه این شعارها مورد توجه مردم فقیر و تهیدست (از قبیل کارگران بدون سابقهٔ مبارزاتی، روستایی، حاشیه‌نشین و غیره) قرار گرفت و احمدی نژاد را به ریاست جمهوری رساند. خلاصه این‌که پیروزی احمدی نژاد نشانهٔ ترس و هراس مردم از وضعیت زندگیشان بود که هرروز از روز پیش وخیم‌تر می‌شد.



ولی دولت مهرورز و عدالت‌پرور در عملکرد چهار ساله خود نه تنها اوضاع اقتصادی را بهبود نبخشید و شرایط بهتری را برای کارگران و زحمتکشان به‌وجود نیاورد، بلکه با سوء مدیریت، واردات بی‌رویه، عدم حمایت از تولید داخلی، بسته شدن کارخانجات متعدد... و تحریم‌هایی که بر علیه خود برانگیخت، بازهم تعداد بیشتری از کارگران اخراج و بیکار شدند؛ و ادامهٔ حیات با دستمزدی پایین‌تر از خط فقری که از طرف خودشان اعلام شده بود، عدم امنیت شغلی و تأخیر در پرداخت حقوق و دستمزد به‌روال معمول زندگی کارگران و زحمتکشان تبدیل گردید.

اما، تبدیل این روال نامعمول زندگی به‌روالی «معمول»، همهٔ دستاوردهای دورهٔ اول ریاست جمهوری احمدی نژاد برای کارگران و زحمتکشان نبود. آنچه این «سبزه» را به «گل» نیز آراست، دستگیری فعالین کارگری و سندیکایی بود که با سرعت و شدت بیشتری ادامه پیدا کرد. هرچند در این دوره شاهد تولد دو سندیکای واحد و هفت‌تپه بودیم، اما این دو تشکل کارگری زیر شدیدترین فشارها قرار گرفتند، بسیاری از رهبران‌شان زندانی و اخراج شدند و وثیقه‌های سنگین نیز تبدیل به‌زنجیری نامرئی شد که دست و دهان فعالین «آزاد شده» از زندان را از درون و بیرون می‌بندد.

در حکومتی که بنیان‌گذار آن زمانی می‌گفت من دست کارگر را می‌بوسم و با ذکر این جمله که خدا هم کارگر است، جایگاه کارگران را رفیع و برجسته اعلام می‌کرد؛ اینک با شعار عدالت سر فعال کارگری را چنان به‌سنگ اخراج و زندان و وثیقه می‌کوبند که حتی نای نفس کشیدن و لب از لب باز کردن هم نداشته باشد. در کشوری که ایدئولوژی رسمی‌اش به‌کارگران چنین نوید می‌داد که پیامبر اسلام مزد کارگر را حتی قبل خشک شدن عرق بدنش پرداخت می‌کرد؛ طلب دستمزد، تبلیغ بر علیه نظام تلقی می‌شود و طرح مطالبات کارگری بر اساس کنوانسیون‌هایی که همین دولت پذیرفته و ملزم به‌اجرای آن‌هاست، اقدام علیه امنیت ملی به‌حساب می‌آید. این است معنی عدالت وقتی که نوبت به‌کارگران می‌رسد.

به‌لب رسیده بود؛ و دیگر تاب تحمل بساطی را نداشتند که برای آن‌ها هیچ هویت انسانی، اقتصادی و اجتماعی قائل نبود.

خلاصه این‌که مردم کارگر و زحمتکش در سال ۵۷ بدون صف‌بندی روشن طبقاتی، بدون سازمان‌هایی که از پایه و به‌طور مستقل شکل گرفته باشد و حتی بدون این‌که فکر کنند که واقعاً کدام مطالبهٔ اقتصادی، سیاسی یا اجتماعی را طلب می‌کنند و کدام خواسته را باید در الویت قرار دهند؛ فقط و فقط به‌امید ایجاد یک زندگی بهتر و آزاد، حکومت پهلوی را به‌زیر کشیدند و خود به‌خود زمینهٔ استقرار جمهوری اسلامی را فراهم آوردند. حکومت جدید هم در ابتدا با شعار حمایت از کارگران، مستضعفین و کوخ‌نشینان نوید دنیای بهتری را می‌داد که علی‌القاعده می‌بایست بر علیه کاخ‌نشینان شکل می‌گرفت.

اما گذر زمان و کشمکش‌های گوناگون در درون و بیرون حکومت نشان داد که بین آرزو و واقعیت تفاوت‌های بسیاری وجود دارد؛ یعنی: قدرت می‌بایست در دست «حزب جمهوری اسلامی» متمرکز گردد؛ و این حزب هم بنا به‌منش ایدئولوژیک و سرمایه‌دارانه‌اش همهٔ آحاد و افراد و گروه‌های جامعه را بی‌نیاز از تشکل مستقل، غیرایدئولوژیک و آزاد می‌دانست. کارکرد این تلقی انحصارطلبانه و غیردموکراتیک در عرصهٔ سیاست و جامعه نمی‌توانست چیزی جز سرکوب فزایندهٔ نهادهای سیاسی، طبقاتی و غیروابسته باشد که در جریان انقلاب شکل گرفته بودند و کمابیش همهٔ آرزوها و آرمان‌های خود را به‌حکومت جدید گره زده و قبل از تلاشی کامل عملاً خود را در آن نابود کرده بودند. آن‌چه این روال را سرعت و شدت بخشید، حملهٔ نظامی عراق به‌ایران بود که همهٔ خواسته‌ها و نیازهای عمومی و طبقاتی را به‌خاتمهٔ جنگ موکول می‌کرد.

دولت جمهوری اسلامی جنگ را برد و نیروهای عراق را چنان به‌عقب راند که پس از گذشت چندین سال حتی صدام حسین هم به‌چوبهٔ دار آویخته شد؛ اما در جریان این جنگ خون‌های زیادی ریخته شد، شهرهای بسیاری ویران گردید، آدم‌های فراوانی آواره شدند، تشکل و نهادهای گوناگونی (چه کارگری و چه غیرکارگری) سرکوب و نابود گردیدند و انسان‌های شریفی بی‌دلیل اعدام گردیدند. نهایت این عطیهٔ آسمانی این بود که جای میلیونرها عوض شد و مردم کارگر و زحمتکش به‌خاک سیاه، اعتیاد، تن فروشی، قرارداد سفید امضا و سیه‌روزی بیشتر افتادند.

بعد از سیه‌روزی‌های جنگ، نوبت به‌بازسازی ویرانه‌های آن رسید که هزینه‌ی مادی و معنوی بسیاری را به‌خود اختصاص داد. افق‌های گسترده و امیدوارکننده‌ای تبلیغ شد و نیرو و زمان بسیاری صرف گردید؛ اما قدرت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی بازهم انحصاری‌تر شد؛ و مردم کارگر و زحمتکش آن‌طور که آرزو می‌کردند، نه تنها به‌حق زندگی آزاد و انسانی دست نیافتند، بلکه فقر و بیکاری فزونی گرفت و رؤیای یک زندگی بهتر و انسانی در سایهٔ تعدیل ساختاری و غیره به‌کابوس بدل گردید. در پایان دورهٔ موسوم به‌سازندگی فقر و فلاکت تا به‌آن اندازه گسترش یافت که به‌شورش‌های وسیع در محلات فقیرنشین بسیاری از شهرها انجامید. به‌طور نمونه از شورش‌های اسلام‌شهر، جنوب خراسان، اکبر آباد و قزوین می‌توان نام برد که تنها با درگیری مسلحانه و سرکوب نظامی پایان یافتند.

واقعۀ دوم خرداد ۷۶ و عروج محمدخاتمی به‌آسمان ریاست جمهوری ایران روزنهٔ دیگری بود که با اصلاح بعضی از مناسبات اجتماعی فضای تنفس فریبنده‌ای را برای عموم مردم ایجاد کرد که پس از ۸ سال نتیجه‌اش سرخوردگی، استیصال و انفعال آدم‌هایی بود که به‌دلایل گوناگون می‌خواستند از راه میانه، ره صد ساله را یک‌شبه بییمایند. اما واقعۀ دوم خرداد نه تنها نمی‌توانست این ظرفیت را داشته باشد که راه به‌جایی بهتر از وضعیت موجود ببرد، بلکه فقط و فقط می‌توانست بر ضحامت زنجیر بردگی کار و انسانیت بازهم بیشتر بیفزاید و از حرمت و شرف کارگران و زحمتکشان بازهم بیشتر بکاهد. در این دوره اوضاع اقتصادی برای کارگران و زحمتکشان شکل نامطلوب‌تر و اسفانگیزتری گرفت. شکاف طبقاتی که ناشی از نابرابری در تقسیم ثروت و عزت انسانی در جامعه بود، اوج تازه‌ای یافت.

خلاصه این‌که دستاورد دولت اصلاحات برای کارگران و زحمتکشان رواج عمومی قراردادهای سفید امضا و حذف مؤسسات و کارگاه‌هایی از پوشش قانون کار بود که کمتر از پنج نفر کارگر دارند. معنای ملموس این وضعیت

گرچه کارگران با فروش نیروی کار خود که مهم‌ترین شاخص انسانی آن‌هاست، همیشه سنگ زبرین آسیاب کار و زندگی بوده‌اند و با بیشترین نقشی که در تولید دارند، کم‌ترین سهم را از آن می‌برند؛ اما طی ۳۰ سال گذشته وضعیت بخشی از حقوق‌بگیران و کارمندان که نقش مثبتی در تولید دارند، تا اندازه‌ای به‌وضعیت کارگران دستمزدی شباهت داشته است. نمونه روشن این وضعیت را در مورد معلمان می‌توان مشاهده کرد. از یک طرف به‌طور مکرر می‌گویند که رسالت پیامبران هم تعلیم و تربیت بوده و معلمی شغل انبیاست؛ و از طرف دیگر با عدم اجرای طرح هماهنگ پرداخت حقوق‌ها که در دولت احمدی نژاد هم به‌جایی نرسید، وضعیت غیرقابل قبولی را برای معلمان به‌وجود آورده‌اند که زندگی زیر خط فقر و شغل دوم و سوم را به آن‌ها تحمیل می‌کند. گرچه امروزه زندگی زیر خط فقر یکی از مشخصات زندگی کارگری در ایران است و کارگران بیشتر و شدیدتر از همه گروه‌های اجتماعی زیر خط زندگی می‌کنند؛ اما زندگی زیر خط فقر فقط به کارگران خلاصه نمی‌شود. معلمان، پرستاران، کارمندان و کسبه جزء (به‌ویژه در شهرستان‌ها)، اکثر ساکنین روستاها و بیش از همه حاشیه‌نشین‌های شهرهای بزرگ از جمله مشخص‌ترین گروه‌هایی هستند که کمابیش گذرانی زیر خط فقر دارند.

یکی از مسائلی که در تمام ۳۰ سال گذشته جامعه را رنج می‌داده و در دوره احمدی نژاد بیشتر به‌چشم می‌خورد، انواع فشارها و تبعیض‌هایی است که در مورد زنان اعمال می‌شود. اجرای طرح امنیت اجتماعی و مبارزه با بدحجابی که با ایجاد گشت ارشاد توأم بود، یکی از نمونه‌های این‌گونه تبعیض‌هاست. از دیگر معضلاتی که زنان جامعه را تحت فشار می‌گذارد و مورد تبعیض قرار می‌دهد، جنسیتی کردن پذیرش در دانشگاه‌ها و همچنین تصویب قوانین «حمایت از خانواده» است که دست مردان (و به‌ویژه مردان ثروتمند) را برای تعدد زوجات باز می‌گذارد. جنبش زنان (به‌عنوان یک جنبش متنوع اجتماعی و مطالباتی) از جمله با راه انداختن «کمپین یک میلیون امضا»، به‌دنبال برابری حقوقی زنان با مردان است؛ و در اثر تلاش فعالین این جنبش، آگاهی زنان در گروه‌های مختلف جامعه نسبت به حقوق فردی و اجتماعی خویش افزایش چشم‌گیری داشته است.

از میان جنبش‌های اجتماعی و مطالباتی، جنبش دانشجویی در دوره احمدی نژاد با فشارها، سرکوب‌ها و بگیروبیندهای نسبتاً شدیدتری مواجه گردید. بازداشت و اخراج فعالین دانشجویی، ستاره‌دار کردن دانشجویان معترض و تعلیق حق تحصیل برای یک یا چند ترم از جمله مسائلی است که جنبش دانشجویی را تحت فشار قرار داد. از طرف دیگر، بازنشسته کردن اساتید مجرب و دگرازدیش، امنیتی کردن فضای دانشگاه‌ها و هم‌چنین ابراز وجود روبه‌افزایش بسیج دانشجویی و حراست دانشگاه‌ها در مقابل دانشجویان غیربسیجی از جمله اعمال سرکوب‌هایی است که جنبش دانشجویی متحمل گردید.

فشار سنگین بر مطبوعات غیردولتی در دوره احمدی نژاد که با توقیف روزنامه‌ها و زندانی کردن روزنامه‌نگاران همراه بود، دامنه فعالیت روزنامه‌نگاری را بیش از پیش تنگ‌تر کرده است. تعطیل و توقیف ده‌ها روزنامه و نشریه در این مدت، نشان از کاهش تحمل‌پذیری صدا و نغمه مخالف از جانب دولت دارد.

به‌موازات مسئله مطبوعات و اعمال انواع فشارهای دیگر بر جامعه، در سطح بین‌المللی نیز کشور با چالش‌های فراوان و زینباری مواجه گردید. از روزنامه‌های داخلی و خارجی چنین برمی‌آید که مسئله تولید انرژی هسته‌ای حادث‌ترین چالشی است که قدرت‌های غربی بر علیه دولت ایران به‌راه انداخته‌اند. گرچه هنوز مدرکی دال بر این ادعا که دولت ایران می‌خواهد بمب اتمی تولید کند، ارائه نشده است؛ اما قدرت‌های بزرگ با طرح این ادعا در شورای امنیت سازمان ملل توانستند سه قطعنامه تحریمی علیه دولت ایران به‌تصویب برسانند و تا اندازه‌ای هم جنبه اجرایی به آن‌ها بدهند. این تحریم‌های اقتصادی بیش از این که به‌دولت آسیب برساند، مردم کارگر و زحمتکشی را زیر انواع فشارها می‌گذارد که قبل از این تحریم‌ها هم زیر خط فقر زندگی می‌کردند. ظاهراً قصد دولت‌های غربی از این تحریم‌ها تحت فشار گذاشتن مردم کوچه و بازار و نتیجتاً ایجاد نارضایتی در مقابل دولت ایران و شدت بخشیدن به مبارزه بر علیه آن است. یکی از نتایج این تحریم‌ها کاهش سریع سرمایه‌گذاری خارجی در

دوره احمدی نژاد است که قبل از تحریم‌ها هم (یعنی در دولت خاتمی) جایگاه چندان در اقتصاد کشور نداشت.

هرچند که هیچ‌یک کاندیداهای ریاست جمهوری هیچ برنامه روشنی جهت حل مسائل مختلف اقتصادی و سیاسی کشور نداشتند؛ اما جامعه ایران در مجموع - به‌امید تغییر به‌عرصه انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری وارد گردید. من این کلی‌گویی‌ها را در یادداشتی با عنوان «من هم حقی دارم»، به‌تاریخ ۱۶ خرداد ۱۳۸۸، متذکر گردیدم و به‌کاندیداها چنین توصیه کردم: «... در پایان خطاب به‌کاندیداهای دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری توصیه می‌کنم به‌جای پرداختن به‌مشکلات و مطالبات به‌حق کارگری (از جمله: به‌رسمیت شناختن تشکلهای آزاد کارگری و سندیکاها و پذیرش حق اعتصاب به‌عنوان حق مسلم کارگر در راستای استیفای حقوق صنفی و همچنین تغییر مواردی از قانون کار که برخلاف منافع کارگری است، اما) در عمل می‌بینیم که با دادن شعارهای کلی و مبهم و یوپولیستی از مشکلات و معضلات جامعه کارگری طفره می‌روند. گویا که آقایان فراموش کرده‌اند که من هم ا‌به‌عنوان کارگر آ حق دارم».

در دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری هیچ‌یک از کاندیداها به‌طور مشخص یا حتی ضمنی از حقوق صنفی و سیاسی کارگران سخنی بر زبان نیاوردند؛ همچنان که هیچ‌یک از آن‌ها از حق ایجاد تشکلهای مستقل کارگری و سندیکاها یا حق اعتصاب و لغو کار قرارداد موقت در هیچ‌یک آگهی‌های تبلیغاتی خود حرفی نزدند. در این موارد توقعی از احمدی نژاد وجود نداشت؛ اما رقبای اصلاح‌طلب او نیز (گذشته از مسائل کارگری که به آن احتمالاً فکر هم نکرده بودند)، در مورد حقوق زنان هم از اصلاح قوانین تبعیض‌آمیز حرفی نزدند و یا به‌بیان درست‌تر: اصلاً حرفی نداشتند که بزنند. در حوزه دانشگاه‌ها و دانشجویان هم اوضاع به‌همین منوال بود. خلاصه این‌که هیچ‌کدام از کاندیداهای موسوم به‌اصلاح‌طلب هیچ برنامه مشخصی برای اصلاح در هیچ موردی نداشتند.

هدف واقعی اصلاح‌طلبان بیش از هرچیز گفتار درمانی و ایجاد هیجان در میان بخش‌های متوسط جامعه بود و به‌همین دلیل هم بیش از هرکلمه‌ای از کلمه رمزآمیز «اصلاح» و «اصلاحات» استفاده می‌کردند؛ و از متن و محتوای این «اصلاحات» رازآمیز و این‌که چه چیزی، چگونه باید اصلاح شود، هیچ حرفی به‌زبان نیاوردند و هیچ کلمه‌ای در هیچ‌جا ننوشتند. این درحالی است که با سپری شدن دولت هشت ساله محمدخاتمی، اولاً هیچ چیز برای مردم کارگر و زحمتکش و تهیدست، در هیچ زمینه‌ای، نه تنها اصلاح نشد، بلکه هرآن چیزی که مشخصاً به‌این مردم مربوط می‌شد، از جنبه اصلاحی روندی وارونه را طی کرده بود؛ و ثانیاً نه تنها اراده لازم جهت تغییر و اصلاح، بلکه حتی احساس نیاز به‌اصلاح هم در هیچ‌کدام از رهبران و مجریان «اصلاحات» مشاهده نگردیده بود. اما جامعه به‌دلایلی که فوقاً به آن اشاره شد و ده‌ها دلیل هنوز بیان نشده، خواستار و نیازمند تغییر در اداره کشور بود. ولی این نیاز به‌تغییر به‌دلیل این‌که راهی امیدوارکننده را در مقابل خود نمی‌دید، به‌یأس و انفعال منجر گردیده بود. به‌همین دلیل هم تنور انتخابات دهمین دور ریاست جمهوری تا قبل از مناظره‌های تلویزیونی سرد و خاموش بود.

مناظره‌های تلویزیونی به‌روزنه امید می‌بود برای مطالبه حق زندگی آزاد و انسانی تبدیل شد و گروه‌های مختلف را با دنیایی از امیدها و آرزوهای گوناگون به‌پای صندوق‌های رأی کشاند و تنور انتخابات را حتی از دروه‌های قبل هم گرم‌تر کرد. همه، از افسار و طبقات مختلف و هریک با تعبیر و آرزوی خاص خود در توهم یک زندگی انسانی، توأم با رفاه نسبی و به‌همراه آزادی به‌پای صندوق‌های رأی رفتند تا آرزوهای خود را از آن بیرون بکشند؛ اما نتیجه انتخابات (هرچه بود، درست یا غلط) واکنش‌هایی را در خیابان به‌دنبال داشت که نه تنها در تضاد کامل با روح همگانی متوهم و حاکم بر جامعه قبل از انتخاباتی بود، بلکه آن روح و توهم همگانی را به‌دو بخش جداگانه و در مقابل یکدیگر نیز تقسیم کرد. اما این تقسیم و تقابلی که بعد از انتخابات شکل رفت، حتی توهمی سنگین‌تر از آن روح متوهم و همگانی قبل از انتخابات بود. برای این‌که در این تقسیم‌بندی

معطوف کند. اما خاصیت غیرانحصاری و حمایت‌گراانه جنبش کارگری بدین معنی هم نیست که این جنبش بدون صلاحیتهای عملی خود از هر جنبشی که به نوعی ادعای ضددیکتاتوری و دموکراتیک داشت و با بعضی عناصر دموکراتیک آمیخته بود، بدون قید و شرط حمایت می‌کند. در این‌جا یک تفاوت بسیار جدی بین بحث و عمل وجود دارد؛ و فعال جنبش کارگری چاره جراین ندارد که روی جنبه عملی مسئله خم شود.

گرچه انگیزه بسیاری از مردمی که در جنبش سبز شرکت کردند، انسانی و ضددیکتاتوری و دموکراتیک بود؛ اما تأثیر کلیت این جنبش بر جنبش کارگری به‌طور اتوماتیک منفی و بازدارنده بود. چراکه طرح مطالبات کلی‌ای که از «رأی من کجاست» شروع و به «مرگ بردیکتاتور» و مانند آن ختم شد، مطالباتی را به‌حاشیه راند که تشکلهای کارگری در ۱۱ اردیبهشت (یعنی در روز جهانی کارگر) در برابر دولت و کارگران و مردم قرار داده بودند. به‌همین دلیل جنبش کارگری از جنبش سبز حمایت نکرد و اگر چنین می‌کرد، نه تنها مطالباتش، بلکه هستی خود را هم به‌حاشیه می‌راند. این با موازین مبارزه دموکراتیک هم‌خوان نیست؛ و این سؤال را پیش می‌کشد که چرا آدم‌هایی که با انگیزه و خواست دموکراتیک در جنبش سبز شرکت کردند و اینهمه قربانی هم دادند، در ۱۱ اردیبهشت از مطالبات پانزده‌گانه‌ی دموکراتیک و فراگیر کارگری حمایت نکردند؟ اگر این حمایت صورت گرفته بود، شاید فضای جامعه هم اینچنین امنیتی‌تر نمی‌شد.

س - چه نیروهایی کارگر هستند؟ و آیا می‌توان وزن طبقاتی کارگران و زحمتکشان را در متن همین جنبش تقویت کرد؟ آری یا نه؟ چرا، چگونه و با چه شرایطی؟



ج: کسانی که صاحب سرمایه نیستند، از هرگونه ابزار تولید و منابع مولد بی‌بهره‌اند و با فروش نیروی کار خود (یعنی تنها در ازای کاری که انجام می‌دهند) امرار معاش می‌کنند تا بتوانند به‌طور مناسبی زنده بمانند و به‌فروش نیروی کار خود ادامه دهند، کارگر محسوب می‌شوند. این تعریف جهانی است و حتی در ماده ۲ قانون کار ایران نیز اشاره ناقصی به آن شده است. طبقه کارگر طیف بسیار وسیعی را در برمی‌گیرد که از کارگر معدن و رستوران و کشاورزی و کارخانه و غیره گرفته تا معلم و پرستار و تکنیسین و حتی در بعضی اوقات برخی از مهندسين را نیز شامل می‌شود. اما مهندس، کارمند یا معلمی که هیچ نقش مستقیم و غیرمستقیمی در تولید ندارد و وظیفه‌اش گونه‌ای از فشار به کارگران است که با شدت بیشتری کار کنند، کارگر محسوب نمی‌شوند. این‌ها در عمل عامل کارفرما بر علیه کارگران هستند. همچنین، کسی که با عنوان و لیست حقوق کارگری برای کارفرما خیرچینی می‌کند و کلاً حافظ منافع اوست، کارگر به حساب نمی‌آید و در واقع عامل نفوذی یا اجرایی کارفرماست. در این مورد می‌توان از کارکنان حراست، مسئولین انجمن و شوراهای اسلامی در مراکز تولیدی و خدماتی نام برد که تحت عنوان کارگر از منافع کارفرما حفاظت می‌کنند. نتیجه این‌که کارگر بودن افراد نه با عنوان شغلی، میزان حقوق و تحصیلات یا نحوه‌ای که حقوق دریافت می‌کنند، بلکه بنا به موقعیتی

به‌جای این‌که کارگر در مقابل کارفرما، فقیر در مقابل ثروتمند، زنان در مقابل قوانین ضد زن و دانشجو در مقابل تشکیلات سرکوب‌گر دانشگاه قرار بگیرد؛ طرفدارن رؤسای قدیمی‌تر جمهوری اسلامی در مقابل طرفداران رئیس جدید آن قرار گرفته بودند؛ و به‌جای طرح مطالبات روشن آزادی‌خواهانه در مقابل دولتی که هیچ توجهی به مطالبات گوناگون مردم نمی‌کرد، مطالبه‌ای چنان کلی و در واقع متوهم مطرح گردیده بود که به‌هزار و یک شکل متفاوت قابل تعبیر و تفسیر بود. مهم‌تر این‌که در تاریخ مبارزات صد و چند ساله آزادی‌خواهی در ایران، این اولین باری بود که رؤسا و دولتمردان مشهور به آزادی‌گش (مثل رفسنجانی، موسوی و غیره)، به‌طور مادی و به‌ویژه از جنبه معنوی و آنچه هژمونی نام دارد، در رأس جنبشی قرار گرفته بودند که ادعای آزادی‌خواهی و دموکراسی داشت. این رویداد نامیمون که چندان هم اتفاقی به‌نظر نمی‌رسد، هم عروج جنبش سبز را زمینه‌سازی کرد و هم موجبات افول آن را فراهم نمود.

خلاصه این‌که واکنش‌ها و راهپیمایی‌هایی که از همان ساعت بعد از اعلام نتایج انتخابات در خیابان‌ها سلسله‌وار به‌جریان افتاد، به تدریج شتاب گرفت و از شعار «رأی من کجاست» شروع شد و تا «مرگ بردیکتاتور» و غیره اوج گرفت. اوج این تظاهرات‌های خیابانی و شعارها روز عاشورا بود که در ۲۲ بهمن به‌خاموشی گرایید. هم‌اینک به‌روشنی می‌توان مشاهده کرد که آن‌چه از جنبش سبز باقی‌مانده حرف و بحث و فضای مجازی اینترنت است. س - ترکیب طبقاتی جنبش کنونی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ج: ترکیب و خاستگاه طبقاتی جنبش کنونی که در ایران جنبش سبز نامیده می‌شود، به‌طور عمده به طبقه متوسط، درس‌خوانده و نسبتاً مرفه جامعه ایرانی برمی‌گردد. شهرهای بزرگ که بیش‌ترین تعداد از طبقه متوسط را در برمی‌گیرند، بیش‌ترین نقش را در برپایی جنبش سبز داشتند؛ همچنان که زنان و دانشجویان به‌عنوان خط مقدم این حرکت بیش‌ترین نقش را در تظاهرات خیابانی به‌عهده گرفته بودند. این جنبش به‌هیچ وجه در روستاها مورد استقبال قرار نگرفت، همچنان‌که در شهرهای کوچک هم حرکتی در این مورد مشاهده نشد. شاید کارگران در تجمعات و راهپیمایی‌های مختلف در جانبداری از این جنبش به‌صورت منفرد شرکت کرده باشند، ولی کارگر به‌عنوان شناسه مستقل خود که به‌صورت اعتصاب نمایان می‌شود، نقشی در این جنبش نداشت و در واقع نظاره‌گر آن بود. چون‌که این جنبش (چه در شعارها، چه در سخنان رهبران آن و چه در گفتگوهای بدنه‌اش) هیچ سخن مفید یا جدیدی وجود نداشت که به‌رسمیت شناختن حقوق جهان‌شمول و مسلم کارگران را نوید بدهد. و این بار کارگران در ایران با چشم بسته قدم در راهی مبهم و تاریک نخواهند گذاشت و نردبان پیروزی و تفوق عده‌ای از سرمایه‌داران و کارفرمایان قدیمی بر سرمایه‌داران و کارفرمایان فعلی نخواهند شد. س - آیا شکل‌گیری یک جنبش ضد دیکتاتوری به نفع کارگران و زحمتکشان است یا فقط در صورتی به نفع آنهاست که با خواست‌ها و رهبری آنها شروع شود؟

ج: همان‌طور که پیش‌تر هم تلویحاً اشاره کردم، هرچه فضای سیاسی و اجتماعی جامعه بازتر باشد، امکان گفتگو، آموزش و تشکلیابی بخش‌های مختلف جامعه و خصوصاً تشکلیابی توده‌های کارگر فراهم‌تر می‌گردد و تاوان و هزینه آن کم‌تر می‌شود. این مسئله‌ای است غیرقابل کتمان و بدیهی. بنابراین یکی از مهم‌ترین وظایف فعالین جنبش کارگری و خصوصاً مسئولین منتخب تشکلهای کارگری حمایت جدی از تحرکات و مطالبات دموکراتیک در تمام ابعاد جامعه است.

از طرف دیگر، این‌که جنبش کارگری فقط از آن جنبش‌های ضددیکتاتوری یا دموکراتیکی حمایت می‌کند که به‌نفع خودش باشد و فقط با «خواست‌ها و رهبری» خودش شروع شده باشد، تناقضی در فعالیت دموکراتیک از زاویه جنبش کارگری است؛ و به‌نظر من اگر جنبش کارگری به‌چنین توفعی برسد، گور خود را به‌عنوان یک جنبش طبقاتی و اجتماعی کنده است. چرا؟ برای این‌که چنین توفعی از همان ابتدا خودمحور، انحصارگرانه و غیردموکراتیک است و می‌خواهد همه چیز را به‌خودش

جنبش‌های مختلف و به‌ویژه جنبش کارگری را به‌حاشیه رانده است. از این نظر جنبش سبز (علی‌رغم روحیه آزادی‌خواهی و فداکاری در بدنه‌اش)، متأسفانه پارادوکس جنبش کارگری بوده است.

س - چرا نقش چپ در جنبش کنونی (دست کم تاکنون) حاشیه‌ای بوده است؟ چگونه می‌توان وزن و نقش چپ را در این جنبش تقویت کرد؟

ج: اگر منظور از چپ به‌طور مشخص احزاب و جریان‌های سیاسی مخالفی است که با عنوان مارکسیست و کمونیست در خارج از ایران قرار دارند، حاشیه‌ای بودن آن‌ها قبل از هرچیز ناشی از همین است که این چپ در خارج از کشور به‌سر می‌برد، فوق‌العاده پراکنده است، با گروه‌های مختلف مردم در ایران (چه کارگر و چه غیرکارگر) ارتباط ندارد و آن‌ها را نمی‌شناسد. برای حاشیه‌ای نبودن در تحولات اجتماعی و سیاسی باید با گروه‌های مختلف مردم ارتباط داشت، آن‌ها را شناخت و این فرصت را نیز فراهم کرد که آن‌ها هم متقابلاً شما را بشناسند. اما سازمان‌های موسوم به مارکسیست پس از این که توسط جمهوری اسلامی قلع و قمع شدند و اکثراً به‌خارج گریختند، بیش از این که به‌واقعیت‌ها و تحولات جامعه نگاه کنند و در مورد علت شکست خود بیندیشند، یا سرگرم روزشماری برای سرنگونی جمهوری اسلامی و به‌قدرت رسیدن خود شدند و یا نسخه‌های عجیب و غریب برای مردم پیچیدند که هیچ‌کدام با واقعیت‌های جامعه ایران سازگاری ندارد.

گرچه تاریخ صد و چند ساله مبارزه برای حق زندگی آزاد و انسانی در ایران نشان می‌دهد که چپ‌ها همواره یکی از نیروهای تأثیرگذار بر تحولات اجتماعی بوده‌اند، اما چپ‌ها در شرایط کنونی بیشتر رؤیاپردازند است تا واقعیت‌گرا. اگر چنین نبود، مدام برای جنبش کارگری نسخه نمی‌نوشتند که کارگران باید به‌جنبش سبز به‌پیوندند تا به‌یک طبقه آگاه و متشکل تبدیل شوند. گرچه بسیاری از جوان‌ها با همان روحیه و آرمان مبارزه برای حق زندگی آزاد و انسانی به‌جنبش سبز پیوسته‌اند، اما این آرمان‌گرایی زیر سلطه‌ی آن هژمونی و معنویتی که چپ را هم به‌حاشیه راند، به‌حاشیه رانده شد و به‌بیهودگی و تباهی نیز می‌گراید. نتیجه این که علت حاشیه‌ای شدن چپ به‌جز فروپاشی شوروی و سرکوب توسط جمهوری اسلامی، عمل کرد خود این چپ نیز بوده است.

متأسفانه بعضی از همین چپ‌ها (شاید هم بهتر است که آن‌ها را چپ‌نماها بنامیم) چنان دردسری برای ما فعالین کارگری درست کردند و چنان ما را متهم به‌وابستگی به‌نهادهای آنچنانی کردند و تخم بدگمانی را به‌سر و روی نهادهای کارگری پاشیدند که روی وزارت اطلاعات را سفید کردند. چرا؟ برای این که نسل جدید و جوان فعالین کارگری در ایران همچنان که از مردمک چشم خود مواظبت می‌کند، مواظب استقلال خود از همه نهادهای چپ و راست نیز هست؛ و تا آنجا که نفس داشته باشد، همانطور که زیر بار شوراهای اسلامی نفت و از بگیر و ببند نابرق دستگاه‌های امنیتی و قضایی نهراسید، نمی‌خواهد زیر بار هیچ نهاد دیگری هم بروند و به‌دنبالچه آن تبدیل گردد. با این حال همین نسل جدید و جوان فعالین کارگری هیچ‌گاه باب گفتن و شنیدن را با هیچ نهاد و فردی نبسته و در صورت فرصت همیشه آمادگی این را دارد که بشنود و بگوید. اما شنیدن لزوماً به‌این معنی نیست که حتماً می‌پذیرد و تابع می‌شود.

شاید هم دلیل دیگر حاشیه‌ای بودن چپ در جریان‌های اخیر عدم شناخت آن‌ها از تغییراتی است که طی ۲۰ سال گذشته در بافت اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی جامعه روی داده است. جامعه‌ی کنونی ایران را نمی‌توان با بیست سال پیش مقایسه کرد و با همان معیارها و الگوها پیشین مورد بررسی و قضاوت قرار داد. طی این ۲۰ سال میلیون‌ها نفر در جستجوی کار به‌صفت کارگران پیوسته‌اند، تعداد دانشجویان دانشگاه‌ها به‌مرز چهار میلیون رسیده است، زنان و دختران به‌دریافت دیگری از موجودیت انسانی و جنسی خود رسیده‌اند، عصیانگری و فزونی‌خواهی به‌یکی از خصوصیات جوانان و نوجوانان تبدیل شده است، ده‌ها هزار سرمایه‌دار کوچک و بزرگ و تازه به‌دوران رسیده خصوصیات تازه‌ای به‌طبقه سرمایه‌دار ایران بخشیده‌اند؛ و از همه این‌ها مهم‌تر دولت جمهوری

مشخص می‌شود که آن‌ها در جریان تولید دارند. این موقعیت هرچه باشد و با وجود هرعنوانی: اولاً مشروط به‌عدم مالکیت ابزارها و ادوات تولیدی به‌هرشکلی است، ثانیاً موقعیت کارگری به‌فروش نیروی کار مشروط است، ثالثاً موقعیت کارگری نباید به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم برعلیه کارگران باشد و رابعاً کارگر تا زمانی که کارگر محسوب می‌شود، نمی‌تواند به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم از سود حاصله از کار کارگران گذران کند.

گرچه میزان دریافتی یک شخص از کارفرما یا دولت معیار تعیین‌کننده‌ای برای کارگر بودن و کارگر نبودن او نیست؛ اما این دریافت در هر جامعه‌ای حدودی نسبتاً معین و نوسانات قابل محاسبه‌ای دارد. برای مثال: شخصی را در نظر بگیریم که در ایران خود را کارگر می‌داند و ماهانه به‌جای ۲۶۵ هزار تومان دستمزد پایه، ۲ میلیون ۶۵۰ هزار تومان (یعنی، ۱۰ برابر دستمزد پایه) دریافتی دارد. به‌سادگی و بدون هرگونه تردیدی می‌توان گفت که این شخص حتی اگر انسان بسیار شریفی هم باشد، اما کارگر نیست. برای این که سرمایه‌داری در جامعه‌ی ایران و حتی دیگر جوامع ظرفیت خرید نیروی کار کارگر را (هرچقدر هم که پیچیده و فنی باشد و وقت صرف تولیدش شده باشد) به ۱۰ برابر دستمزد پایه ندارد. چنین درآمدی را معمولاً باید به‌پای خدماتی نوشت که برای سرمایه‌دار و حفظ نظام سرمایه‌داری مورد استفاده قرار می‌گیرند.

تقسیم کارگران به‌کارگر یقه سفید و یقه آبی و خصوصاً تقسیم آن‌ها به‌کارگر فکری و کارگر بدی تقسیم‌بندی غلطی است. برای این که کار بنا به‌خاصیت تولیدی و انسانی‌اش همیشه و در هر صورتی هم فکری و هم بدی است؛ و میزان پیچیدگی و سادگی کار را نباید به‌رنگ یقه‌ها تقلیل داد که صرفاً به‌شاخص درآمد اشاره می‌کند. لازم به‌توضیح است که کار پیچیده (یعنی کاری که علاوه بر زمان انجامش، مقدار کار معینی هم صرف آموزش آن شده) همواره ضریبی از کار ساده است. براساس تجزیه و تحلیل و همچنین تجربه می‌توان اثبات کرد که این ضریب معمولاً نمی‌تواند بیشتر از ۳ باشد. نتیجه این که درآمدهایی که چندین برابر دستمزد پایه در یک جامعه معین است، در واقع دستمزد نیستند و شخصی هم که این به‌اصطلاح دستمزد را دریافت می‌کند، هرچه باشد (خوب یا بد)، اما کارگر نیست.

سرانجام این که نباید هرگونه پرداخت پول در ازای خدمات خاصی را دستمزد تلقی کرد و دریافت‌کننده‌اش را کارگر محسوب نمود. خبرچین‌های پلیس، پانداها، رؤسای اتحادیه‌های کارگری که در مقابل حقوق کلان و مزایای مخفی و پنهان سازمان‌یابی کارگران از پایه را به‌انحراف می‌کنند، مأموران سازمان‌های جاسوسی، ژورنالیست‌هایی که افکار جامعه را به‌نفع صاحبان سرمایه مهندسی کرده و به‌انحراف می‌کنند، نظامی‌هایی که در عراق و افغانستان با جان و مال و ناموس مردم بازی می‌کنند؛ و صدها خدماتی از این قبیل، در ازای دریافت موردی یا دوره‌ای مبلغ کمتر یا بیشتری از پول انجام می‌شوند، اما هیچ‌یک از این «خدمات» کار (به‌معنای تولیدی آن) نیستند و ارائه‌کنندگان این‌گونه خدمات نیز به‌جای این که همانند کارگران در جریان تولید نقش ایفا کنند، فقط و فقط در بقا و تداوم نظام بردگی مزدی فعالیت دارند و مستقیم و غیرمستقیم در مقابل مبارزه کارگران و مطالبات برحق آن‌ها به‌صفت شده‌اند.

برخی از فعالین کارگری سهواً یا عمداً از اصطلاح «مزد و حقوق‌بگیران» استفاده می‌کنند که صرفاً جنبه حقوقی دارد. این اصطلاح در عمل می‌تواند به‌مانعی در سازمان‌یابی کارگران تبدیل شود. برای این که موقعیت کارگران در جریان تولید را به‌شکل پرداخت کاهش می‌دهد و این امکان را باز می‌گذارد که غیرکارگران خود را کارگر بدانند و نتوانند به‌طور مناسب خود را سازمان داده و مطالبات خاص خود را مطرح کنند. از طرف دیگر، همین مسئله این سوء تفاهم را ایجاد کرده که کمیت قابل توجهی از کارگران به‌طور منفرد در جنبش سبز حضور داشته‌اند؛ و جنبش کنونی جنبش طبقه کارگر هم بوده است.

اما همانطور که گفته شد، جنبش سبز به‌هیچ عنوان معرف جنبش کارگری نیست. چون که در شرایط کنونی جنبش کارگری حرکتی مطالباتی است؛ و می‌بایست برنامه‌ای را تدوین کند که پی‌گیر مطالبات ویژه‌اش (مانند لغو قرارداد موقت، افزایش دستمزد و از این قبیل) باشد. در صورتی که جنبش سبز طی چند ماه گذشته بیشتر جنبه احساسی و حماسی داشته و آزادی‌خواهی‌اش به‌گونه‌ای بوده است که طرح مطالبات



روشنفکران چپ در رؤیا سخن می گویند

پاسخ علی اکبر پیرهادی به شش پرسش آرش

س - دلایل و خصلت اصلی این جنبش و شکل گیری و دوام آن را چگونه می توان توضیح داد؟

اکبر پیرهادی: دلایل و خصلت این جنبش و شکل گیری آن عبارت است: از آغازین روزهای فروپاشی نظام شاهنشاهی، با ورود آیت الله خمینی در عرصه های مختلف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی قدم به قدم با قبضه کردن کلیه نهادها، و در قدم اول اشغال همه پست‌ها و مقام‌های سیاسی از بالاترین تا پائین ترین رتبه های اجرایی که منجر به یکدست شدن سیاست اداره کشور شد، و به تدریج با حذف کلیه دگر اندیشان از صحنه سیاسی و با سرکوب و زندان و اعدام، قدرت غالب جامعه شد. اما، روز به روز با اینکه حکومت تسلط خود را در کلیه سطوح کشور نهادینه می کرد نیروهای آزادیخواه و طرد شده از صحنه های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی با هزینه های کلان مادی و معنوی، به مخالفت برمی خاستند. و هر چه فعالیت ها منسجم تر می شد، به تدریج اثرات مثبت خود را در اجتماع نمایانگر می ساخت. نسل جدید هم که خواسته هایش را با سیاست های ضد مردمی حکومت در تضاد می بیند در پی راه چاره می گردد که از هر روزنه ای خواستار مطالبات خود باشد. آزادی بیان و تجمع و راهپیمایی امنیت اجتماعی و شغلی و ثبات اقتصادی و تامین معیشت در کشور ایران تحت حکومت جمهوری اسلامی وجود ندارد. در سی سال گذشته این مطالبات اولیه انسانی نادیده گرفته شده است و ثقل در انتخابات ریاست جمهوری همان روزنه ای بود که اقشار مختلف جامعه که طی سالها تک به تک سرکوب شده بودند در یک حرکت متحدانه در غالب جنبش سبز همراه شدند.

س - ترکیب طبقاتی جنبش کنونی را چگونه ارزیابی می کنید؟

ج: کارگران، دانشجویان، معلمان، زنان و طبقه متوسط اجتماعی. برای دوام این جنبش کلیه اقشار تا رسیدن به نتیجه باید در کنار هم باشند و به تفکرها و اندیشه های مختلف احترام بگذارند. باید سرنوشت جامعه و قوانین حاکم بر جامعه توسط رای گیری و رفراندوم آزاد مشخص شود.

س - آیا شکل گیری یک جنبش ضد دیکتاتوری به نفع کارگران و زحمتکشان است یا فقط در صورتی به نفع آنهاست که با

اسلامی است که به شدت تثبیت شده و به یک قدرت منطقه‌ای و مطرح در سطح جهانی تبدیل شده است.

تحول دیگری که طی ۲۰ سال گذشته اتفاق افتاده و چپ‌ها حتی نگاهی هم به آن نمی‌کنند، این است که ۳۰ سال پیش چپ تنها نیرویی بود که جامعه ایران را به‌اندیشه‌های غیرایرانی، غربی و مدرن مربوط می‌کرد و این امکان را در اختیار داشت که در این زمینه‌گزینشی عمل کند؛ اما از ۲۰ پیش به تدریج گرایش‌های گوناگون و متنوعی در جامعه ایران شکل گرفت که می‌تواند جامعه را با افکار دیگری جز اندیشه چپ آشنا کند و آموزش دهد. این تنوع در دستیابی به‌اندیشه‌ها، در کنار فروپاشی جامعه شوروی به‌عنوان گل سرسید جوامع سوسیالیستی و تعییناتی که در بافت جامعه ایجاد شده است، به تدریج گفتمان چپ را از دور خارج و به‌جای آن گفتمان‌هایی را ایجاد کرد که همگی در مقابل گفتمان چپ، راست به حساب می‌آیند.

۳۵ سال پیش جوانان کنجکاو که به کتاب و مطالعه روی می‌آوردند، اولاً اغلب دانشجو بودند و ثانیاً عموماً با صمد بهرنگی یا ماکسیم گورکی شروع می‌کردند؛ اما امروز کم نیستند کارگرانی که با نیچه و شوپنهاور و مانند آن شروع می‌کنند و اندیشه‌های چپ و مارکسیستی را متعلق به دورانی می‌دانند که کهنه و سپری شده است.

نتیجه این که حاشیه‌ای شدن چپ، بدون این که خود به آن واقف باشد، از سال‌ها قبل به جریان افتاد و اینک در مواجهه با یک جنبش غیرکارگری (با معنویتی که هرچه باشد، چپ نیست) به‌طور نمایانی در مقابل دیدگانش قرار گرفته و این پرسش دیرهنگام را پیش کشیده که «چرا نقش چپ در جنبش کنونی (دست‌کم تاکنون) حاشیه‌ای بوده است؟» درمقابل این سؤال باید پرسید: چرا این سؤال اینقدر دیر مطرح شده است؟

هرچند که در سال‌های اخیر در جنبش دانشجویی فعالیت‌های طیف چپ فزونی یافته و چپ تازه‌ای نطفه بسته است؛ اما چپ قدیمی‌تر همانطور که تشکل‌های سندیکایی را زیر بمباران سندیکالیسم و رفرمیسم و وابستگی به‌نهادهای آنچنانی قرار داد و آخرین امکان زندگی‌اش را از دست داد؛ این چپ نطفه‌ای را هم زیر رگبار گرفت تا در همان نطفه خفه‌اش کند و به‌زندگی خود برای همیشه پایان دهد.

س - با تجربه ای که از انقلاب بهمین داریم و درس هایی که از شکست آن گرفته‌ایم، برای آن که جنبش کنونی مردم به شکست نینجامد چه می‌توان کرد؟

ج: جنبش کارگری که عمده‌ترین بخش از پیکره جنبش‌های اجتماعی است، در این سال‌ها تجربیات گرانقدری را اندوخته است. ما یاد گرفته‌ایم مطالبات خود را اساس حرکت‌های بعدی خود قرار دهیم. اگر در انقلاب ۵۷ جنبش کارگری فقط به‌صرف شعار و دیگر مؤلفه‌هایی مثل مذهب و غیره وارد کارزار شد، این بار این جنبش می‌داند که چه نمی‌خواهد و می‌داند که چه می‌خواهد. همچنین به‌دلیل مطالباتی بودن موقعیت کنونی جنبش کارگری، این جنبش نمی‌تواند به‌دنبال انقلاب و انقلابی‌گری باشد. در حال حاضر دمیدن به‌شیپور انقلاب از جمله بدین معنی هم هست که شیپور سر گشادش به‌نواختن درآمده است.

جنبش کارگری در این لحظه معین می‌کوشد تا شرایط بهتری را برای زیستن ایجاد کند تا شاید امکان حرکت به‌سوی زندگی بهتری هم فراهم شود. بنابراین، شکل حکومت در تعیین استراتژی این جنبش تأثیر چندانی ندارد. با فرض پیروزی جنبش سبز و روی کار آمدن نظامی که خصلت سرمایه‌دارانه خود را نمی‌پوشاند، احتمالاً فشار بیشتری هم به‌کارگران وارد خواهد شد. بنابراین برای ما فعالین کارگری فرق زیادی نمی‌کند که رئیس جمهور مملکت چه کسی است. من (کارگر) حقوق خودم را می‌شناسم و برای تحقق آن در ابعاد مختلف تلاش می‌کنم. این تلاش مشروط به‌شکست یا پیروزی جنبش سبز نیست. برای جنبش کارگری مهم این است که آنچنان قوی و سازمان‌یافته باشد که هیچ جنبش اجتماعی دیگری نتواند آن را به‌حساب نیاورد.

*



عدم وجود

آزادیهای فردی و اجتماعی

پاسخ فایق کیخسروی به شش پرسش آرش

س - دلایل و خصلت اصلی این جنبش و شکل گیری و دوام آن را چگونه می توان توضیح داد؟

فایق کیخسروی: مردم ایران در انقلاب ۵۷ خواست ها و مطالبات روشن و حداکثری داشتند که برآمده از وضعیتی بود که دیکتاتوری شاهنشاهی بوجود آورده بود، جامعه علیه فقر و فلاکت (که ارمغان اقتصادهای سرمایه داری برای توده های مردم است)، علیه ظلم و ستم حاکمیت بر اقشار جامعه، علیه فساد اقتصادی و اجتماعی، علیه عدم وجود آزادیهای فردی و اجتماعی و در شکل کلی بر علیه تمامی ارکان دیکتاتوری طغیان کرد و در میان توده های مردم طبقه کارگر به عنوان یکی از نیروهای اصلی و نیرومند این انقلاب تا سرنگونی نظام سرمایه داری سلطنتی نقش ایفا کرد. اما بعد از انقلاب ۵۷ مردم ایران خود را در شرایطی یافتند که هیچ کدام از آن خواستهایی که برایش انقلاب کرده بودند برآورده نشده بود و هر گونه صدا و اعتراض از جانب نیروهای اصلی انقلاب که بخش اعظمی از آن، کارگران بودند توسط حاکمیت جدید (که از لحاظ زیربنایی همان سرمایه داری بود با چهره ای دیگرگونه) سرکوب می شد. با گذشت زمان و با پیشرفت روزافزون تکنولوژی و رشد سریع ثروتها و تولیدات جامعه، مردم نیز انتظار و خواست بدست آوردن زندگی مدرن و مرفه در شان انسان را بیشتر طلب می کردند اما در مقابل تنها چیزی را که شاهد بودند گسترش و پیشرفت فقر و نابرابری، سلب روزافزون آزادیهای انسانی و گسترش فساد اجتماعی تا حد پایین آمدن سن تن فروشی به سنین کودکی بود. این را جامعه نمی توانست تحمل کند و حاکمیت هم هیچگاه حاضر به اندک اصلاحاتی نشد و با ایجاد اختناق و سرکوب هر بیشتر در صدد خفه کردن صدای مردم بر می آمد تا اینکه در طول جریان انتخابات و اعلام تقلب در انتخابات جامعه دیگر تاب نیاورد و از این فرصت به دست آمده استفاده کرد تا با حضور در خیابان ها بتواند مطالبات و خواستههای اجتماعی سلب شده خود را فریاد زند. این جنبش شاید برآمده از ایجاد فضایی بود که در طی انتخابات بوجود آمد اما اکنون شاهدیم که پایه های عمیقی در همان خواستههای فروخورده و منکوب شده جامعه دارد و چون تمامی این خواستهها در جنبش، توده گیر و عمومی شده پس جامعه تا بدست آمدن آنها جنبش خود را تداوم خواهد داد.

س - ترکیب طبقاتی جنبش کنونی را چگونه ارزیابی می کنید؟

ج: متأسفانه اغلب کسان در انکشاف ترکیب طبقاتی جنبش موجود به بیراهه می روند. اگر منظور این باشد که از چه اقشاری حضور دارند پاسخ این است که از همه اقشار جامعه از دانشجویان و معلمان و زنان گرفته تا کارگران بخشهای مختلف و خیل عظیمی از بیکاران و پیر و جوان حضور

ج: هر جامعه ای از اقشار مختلف مردم تشکیل شده و هیچکدام از اقشار نسبت به دیگران ارجحیت ندارد. کارگران اگر بخواهند که به خواست ها و مطالبات خود دست یابند باید به حقوق اقتصادی و سیاسی و اجتماعی خود آشنا شوند و با تشکیل تشکل های کارگری در سطح کارگاه، کارخانه و شهر و استان و کشور با هم در ارتباط باشند تا بتوانند با حضور خود در صحنه های مختلف اجتماعی حضور پر شور و قدرتمند داشته باشند، تا خواست های خود را از حکومت ها بگیرند. اگر بتوانند این چنین بافت اجتماعی داشته باشند چه در راس حکومت باشند چه نباشند، با ایجاد سندیکاها و اتحادیه ها و احزاب کارگری قوی می توانند در سیاستهای کلی و حتی تغییر قوانین به نفع خود اثر گذار باشند

س - چه نیروهایی کارگر هستند؟ و آیا می توان وزن طبقاتی کارگران و زحمتکشان را در متن همین جنبش تقویت کرد؟ آری یا نه؟ چرا، چگونه و با چه شرایطی؟

ج: کلیه کسانی که حقوق بگیر هستند و در قبال نیروی کار خود دستمزد دریافت می کنند، چه کارگرانی که فعالیت های یدی دارند و از نیروی بازوی خود استفاده می کنند و چه حقوق بگیرانی که با کار فکری خود را در خدمت جامعه هستند و امرار معاش می کنند؛ که نیرویی عظیم در هر جامعه ای می باشند نمونه هایی از آنها عبارتند از کارگران تولیدی و صنعتی، خدماتی و کشاورزی، معلمان و پرستاران و غیره -- آری می شود حضور و وزن طبقاتی کارگران را تقویت کرد -- چرا؟ به علت نقش کارگران در عرصه تولید و اقتصاد و نیروی عظیم اجتماعی آنها. چگونه؟ با حمایت و پشتیبانی و آموزش و آگاهی و اتحاد چون قشری زحمت کش اما از نظر اقتصادی و آگاهی اکثرآ در فقر غوطه ور هستند. اگر بدانند که حامیانی بی غل و غش دارند و از آنها به عنوان سکوی پرتاب استفاده نمی شود و صادقانه به کرامت انسانی آنها احترام گذاشته شود مانند دریای خروشان هستند بنیان کن که قادر به شکستن سدهای عظیم دیکتاتورهای می باشند س - چرا نقش چپ در جنبش کنونی (دست کم تاکنون) حاشیه ای بوده است؟ چگونه می توان وزن و نقش چپ را در این جنبش تقویت کرد؟

ج: اگر واقع گرا باشیم و به شعار اکتفا نکنیم تئوریسین ها و روشنفکران چپ در رویا سخن می گویند و راه کارهای عملی که قابل دسترس باشد نمونه عینی ارائه نمی دهند و در بحث ها و گفتگو ها بسیار متعصبانه جبهه گیری می کنند و خطاهای دیگر تفکرات را مو به مو توضیح می دهند چون نمونه عینی دارند اما نمونه های عینی حکومت هایی را که حداقل به نام چپ تا به حال به وجود آمده منکر می شوند و کلیه بحث ها در حد تئوری باقی می ماند و معمولآ "در گفتگو، صحبت های طرف مقابل را قطع می کنند. به همان اندازه که ایدئولوژی خود را معرفی می کنند تحمل شنیدن پاسخ ندارند. شباهت زیادی به دیکتاتورهای دارند که بحث های شخصی شان شنونده را به یاد عملکرد جمهوری اسلامی می اندازد س - با تجربه ای که از انقلاب بهمین داریم و درس هایی که از شکست آن گرفته ایم، برای آن که جنبش کنونی مردم به شکست نیانجامد چه می توان کرد؟

ج: به نظر من باید بهانه سرکوب را از رژیم گرفت و حتی الامکان از خشونت بپرهیزیم و با همدلی و صداقت برای آزادی ایران، همه اقشار دوشادوش هم به مبارزه ادامه دهند تا اکثریت جامعه به حرکت در آید و نیروهای سرکوبگر توان مقابله و سرکوب را نداشته باشند. از شعارهای تو خالی که عمل به آنها مشکل و غیر ممکن است بپرهیزیم و حقوقی را که برای خود قائلیم برای کلیه افراد قائل باشیم. از تعصب و تکروی دوری کنیم؛ برای بزرگنمایی و چشمگیر کردن فعالیت و عقیده مورد نظر، تفرقه بین اقشار دیگر نیندازیم و آنها را نکوبیم.

*

س- چرا نقش چپ در جنبش کنونی (دست کم تاکنون) حاشیه ای بوده است؟ چگونه می توان وزن و نقش چپ را در این جنبش تقویت کرد؟

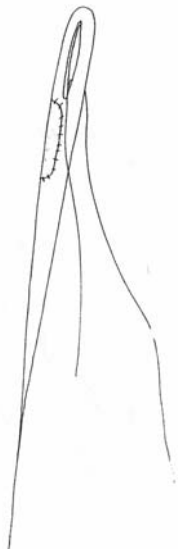
چ: اساساً وقتی گفته می شود چپ طیف خیلی بزرگی را شامل می شود که معلوم نیست منظور کدام است اما در واقع چپ جامعه ان بخشی است که در مقابل نیروی راست حاکم قد علم کرده و اعتراض می کند که البته شامل لایه های متعددی می شود که در سؤال مشخص نیست منظور از چپ و حضور حاشیه ای آن چیست. اما چپ واقعی جامعه جنبش کارگری است، به این دلیل که ریشه ی استثماری که کارگران متحمل می شود و ریشه ی بدست آمدن مطالباتش خیلی پایه ایست و دقیقاً با زیر بنای اقتصادی سیستم درگیر است و همین مشخصه تعریف چپ را بیشتر نشان می دهد از این رو برای پاسخ به چگونگی تقویت جنبش چپ شما را به پاسخ سؤال قبل در مورد چگونگی تقویت وزن طبقاتی کارگران ارجاع می دهم.

س- با تجربه ای که از انقلاب بهمن داریم و درس هایی که از شکست آن گرفته ایم، برای آن که جنبش کنونی مردم به شکست نینجامد چه می توان کرد؟

چ: درست است که جامعه تجربه های گران سنگی در انقلاب بهمن و شکست آن بدست آورده و جامعه آگاه موجود مسلماً از این تجارب و درس ها استفاده می کند. اما برای اینکه جامعه برای احقاق حقوقش دوباره به شکست نخورد باید این مسئله را در دستور بگذارد: اینکه جنبش خواست ها و مطالبات حداکثری خود را بشناسد و در طی مبارزه برای پیروزی، خواست ها و مطالباتش را به کرسی بنشاند و با توان توده ای خود ان ها را تثبیت کند، نباید دیگر زیر بار حواله کردن عملی شدن مطالبات اجتماعی به فردا ها برود و تا مطالباتش را تثبیت نکرده جنبش باید راهش را ادامه دهد.

یک بهار

محمود خلیلی



دوباره در انتظار، دوباره بیقرار
دوباره خروش ملتی از ستم بیزار
از واپسین نگاه خون چکان یار
تا کابل و شکنجه و جوخه های دار
از رویش دانه و جوانه در بهار
تا پشت دیوارهای اوین و گوهر و حصار
از پینه دستان رنج و کار
تا فاصله تن تب دار و طناب دار
از خاوران همیشه زنده و ماندگار
تا تنفس زمین و جنگل و جویبار
از جوشش زنان و مردان بیدار
تا درخشش ستاره ها در شب تار
از زمستان تلخ درد و انتظار
تا رویش گل های سرخ یک بهار
دوباره در انتظار دوباره بیقرار
دوباره می رسد شمیم یک بهار

۲۹ اسفندماه ۱۳۸۸

دارند. اما اگر بخواهیم ترکیب طبقاتی این جنبش را بدست دهیم باید در مطالبات و خواسته ها و سنت و شیوه ی خاصی که در اعتراض ها نمود پیدا می کند دقیق شویم. که با توجه به این نکات به این نتیجه می رسیم که خواسته های کلی و عمومی این جنبش را خواست طبقه کارگر که همواره بیشتر از هر بخش جامعه مورد آسیب نبود آن خواست های انسانی اجتماعی که در سؤال اول به آنها اشاره شد قرار می گیرد نمایندگی می کند و در این خواست های عمومی، طبقه متوسط جامعه نیز با طبقه کارگر شریک است چون این خواست ها را طبقه متوسط نیز در انقلاب پیشین نمایندگی می کرد که ناچار به فروخوردن آن شد اما اکنون بار دیگر فرصتی به دست آمده تا با تمام توانش پیگیر مطالباتش باشد.

س- آیا شکل گیری یک جنبش ضد دیکتاتوری به نفع کارگران و زحمتکشان است یا فقط در صورتی به نفع آنهاست که با خواست ها و رهبری آنها شروع شود؟

چ: به هر حال بخشی از خواسته های کارگران به مثابه یک طبقه، مشترک با دیگر اقشار جامعه است و بدست آمدن یک سری از آزادی های سیاسی اجتماعی قدر مسلم برای کارگران و زحمتکشان هم مفید است، لاقلاً این امکان بوجود می آید که اعتراضاتشان برای بدبختی ترین خواسته هایشان یا تشکل های مستقل خود ساخته شان مورد اماج وحشیانه ترین حملات پلیسی قرار نمی گیرد. اما از آنجا که یک تحلیل علمی و عمیق در مورد ریشه های دیکتاتوری نشان می دهد، دیکتاتوری در ایران، نه به این دلیل است که مثلاً دولت ها به عنوان ربنای سیستم های موجود به لحاظ سیاسی دوست دارند که دیکتاتور باشند و اگر دولتی دوست داشته باشد میتواند دیکتاتور نباشد. مسئله این است که ریشه های ایجاد دیکتاتوری در ایران در زیربنای اقتصادی سیستم سرمایه داری موجود نهفته است. اقتصاد سرمایه داری موجود چون مکانیسم تولید سود ان مبتنی بر نیروی کار ارزان است، و به این دلیل که نیروی کار را ارزان می خرد نتیجه ی ان سطح بسیار نازل و غیر انسانی معیشت جامعه و خاصاً طبقه کارگر است و برای ساکت ماندن جامعه در مقابل زندگی های به شدت زیر خط فقر ناچار به ایجاد دیکتاتوری میشود. پس جنبشی اگر به واقع ضد دیکتاتوری باشد مسلماً در جریان ایجاد دستاوردهایی که دارد اولین جایی که منشا اثر می شود سطح معیشت و جایگاه اجتماعی طبقه کارگر است.

س- چه نیروهایی کارگر هستند؟ و آیا می توان وزن طبقاتی کارگران و زحمتکشان را در متن همین جنبش تقویت کرد؟ آری یا نه؟ چرا، چگونه و با چه شرایطی؟

چ: تمامی آن کسانی که به نحوی در رابطه با مناسبات تولید، نیروی کار خود را چه نیروی بدی و چه نیروی فکری در مقابل دریافت مزد می فروشند کارگر هستند.

کارگران و زحمتکشان در جنبش به صورت احاد، همواره حضور داشته اند و روز به روز هم به تعدادشان اضافه خواهد شد چون به هر حال کارگران جدای از جامعه نیستند و در مبارزاتشان همراه با جامعه اند. اما حضور کارگران و زحمتکشان به مثابه یک طبقه را نیز به وضوح میتوان شاهد بود چون اساساً بدست آوردن خواسته های طبقاتی اجتماعی خود را در گرو این می بینند که با اهرم فشار مبارزاتشان بتوانند آنها را عملی کنند، هیچ کجا سرمایه داری با خواست خود حتی ناچیزترین خواست کارگران را برآورده نخواهد کرد.

اساساً این جنبش متعلق به کارگران نیز هست به همان دلایلی که به قلم آمد و مسلماً برای تقویت بیشتر وزن طبقاتی کارگران نیز می شود و باید کارهایی انجام داد. باید لایه های آگاه و پیشروان کارگری در کنار آگاه گری ها و سازماندهی ها از طریق ایجاد و هدایت تشکل های مستقل کارگری که به دست خود کارگران ساخته شود اقدام به طرح و برجسته کردن مطالبات طبقاتی اجتماعی کارگران و تقویت اتحاد کارگران حول این مطالبات اجتماعی تا حدی که این مطالبات در سطح رؤس اساسی جنبش اجتماعی قرار گیرد اقدام کنند.